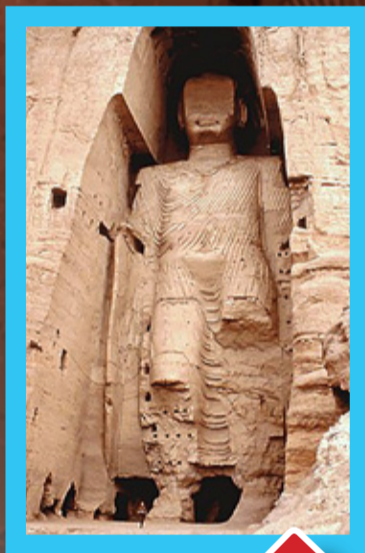


با نیشتمانی از
 حسن رضا خاوری
 محمد انور رحیمی
 سید علی رضا مشفق
 مسعود سنایی
 مرتضی احمدی
 محمد رضا شفق
 عبدالله شایگان
 مجتبی میرزایی
 زهرا مراد
 عباس اسدیان



برونجی؛ بو طبقای ویرانی

آواغ عقلائیئت و تکثر
سیمای تریز
 دو هفته نامه

شماره سی * ۲۶ حوت ۱۳۹۹

پرونده‌ای به مناسبت بیستمین سال روز
 تخریب بودای بامیان

آنچه در این پرونده می‌خوانید:

شظرنجی بی‌انتهای از منظره و خاطره
 پیامدهای تخریب مجسمه‌های بودای بامیان
 قامت شکسته‌ی بودا
 میراث فرهنگی و اهمیت آن در عصر کنونی
 تخریب بودا؛ یک روایت اول شخص
 فروپاشی بودا و هویت‌ستیزی در عصر ظلمت
 دشمنی طالبان با مدنیت، از تخریب بودا تا ترور خبرنگاران
 ویرانه‌ی بودا در ورطه‌ی فراموشی
 بودا
 تندیس‌های بودا؛ شکوه گذشته و امکانی برای زمان حال

شظرنجی بی انتها از منظره و خاطره

حسن‌رضا خاوری

۱- بامیان به مثابه منظره و خاطره

در بامیان دوست‌داشتنی به هر سو که رو کنید، آن‌جا «منظره» ای است که می‌درخشد و خاطره‌ای است که تکه‌ای از رود جاری تاریخ را زمزمه می‌کند. بامیان شهر منظره‌ها و خاطره‌ها است و به تعبیر زیبای اسد بودا، بامیان «شظرنجی بی‌انتهای از منظره و خاطره» است. لذت بردن از تماشای این شطرنج نیلگون گرچه آسان است اما فهمش برعکس، بسیار دشوار به نظر می‌رسد. چه تفکر و بینشی در کار بوده که بامیان را بسی شکوهمند و «شهر پرمنظره» و «شکاری سرشار از خاطره» ساخته و در برابر، چه تفکر و دیدگاهی بوده که آن را به نگینی میان انگشتر ویرانی، به ویرانه‌ای بر فراز ویرانه‌ها بدل کرده است؟ به همان اندازه که بامیان به حیث جایی آرام و دل‌نشین برای حضر و سفر و چکر تلقی می‌شود اما به حیث سوژه‌ی نیازمند تأمل تلقی نمی‌شود که چی بود و چی شد و چرا؟

۱.۱- منظره و رویت‌پذیری: ویژگی برجسته‌ی منظره همانا «رویت‌پذیری» آن است. منظره همانا ظاهر بذاته و مظهر لغیره است؛ یعنی خودش آشکار است و آشکارگر غیرخویش نیز می‌باشد. خصلت آشکارگری منظره، قدرت انکارناپذیری در درون خود دارد که خیلی از مدعیات تاریخی را بر باد می‌دهد. به عبارتی، منظره معیار صدق و کذب پاره‌ای از مدعیات تاریخی است که به عنوان مثال، بنیان تاریخ‌نگاری‌های ناسیونالیستی و اساس ایدئولوژی‌های فلان و بهمان را به لرزه درمی‌آورد. متن به راحتی قابل تحریف و بدخوانی است اما منظره به دلیل صراحت ماتریالش قابل تحریف نیست یا تحریفش خیلی دشوار خواهد بود. لذا نابودی آن تنها چاره برای محو آن است. اما منظره‌هایی که در بامیان نابود شده‌اند، اینک غیاب آن‌ها به حضوری شدیدتر منجر شده است که درخشش منظره را بلندتر از پیش بر سر مدعیات کاذب فریاد می‌کشد. خود غیاب به حضور بدل شده و وجوه گوناگون رویداد را هم‌رسانی می‌کند. بدین سان، پایداری منظره بیش از آن است که تصور می‌شود و این ماندگاری همانا روح بدخواهان را می‌آزارد. از این منظر، تعطیلی تحکیم رواق صلاصلا بی‌دلیل نیست؛ انکار نابودی بقیه السیف آن تمهیداً انتظار کشیده می‌شود تا منظره‌ی آن در کلیتش ویران شود و ذره‌ای از آن نماند. با این حال، غیاب به بخشی از پیکر کوه بدل شده و تا پیکر کوه پابرجا است، منظره، خالی از همچنان صحنه‌ی حضور را بازتاب می‌دهد. به هر حال، آن‌چه تا کنون مانده و هست، یعنی آن خلأ و حفره‌ی بزرگ خود به نوعی حضور سهمگین بدل شده و به منظره، هیبت مضاعفی بخشیده است. بامیان از این هیبت خوفناک رنگ‌ورو می‌گیرد.

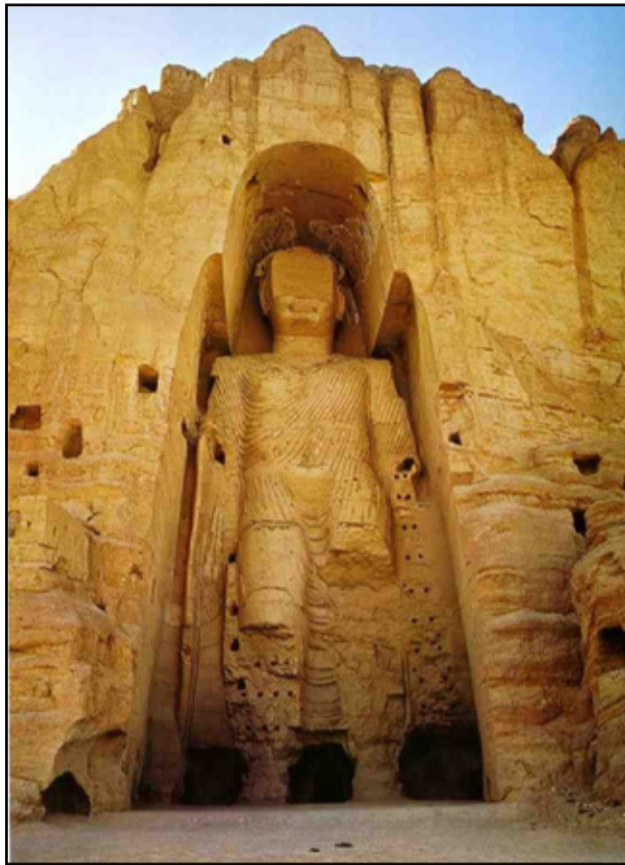
۱.۲- خاطره و یادآوری: منظره‌ها به‌ویژه منظره‌های مصنوع انسانی با خاطره عجین شده و به هم جوش خورده‌اند. خاطره به یک لحاظ متناظر ذهنی منظره است. بامیان مکان اتحاد منظره و خاطره است، شهری که منظره‌ی آن خاطره است و خاطره‌ی آن منظره است، خاطره‌هایی مزین به تصویر و سرشار از رنگارنگی، چنان‌چه کهن‌ترین نقاشی‌های رنگ روغنی آن مشهور است.

خاطره به آدمی همانا هویت، شخصیت و اتصال تاریخی می‌بخشد. خاطره است که نشان می‌دهد روح در امتداد کدامین مکان و زمان و چگونه زیسته است. خاطره، امتداد روح در بستر تاریخ است که بار گران رویدادهای نیک و بد را به دوش می‌کشد. پرروشن است که خاطره تنها خاطره‌ی فردی نیست بل خاطره‌ی جمعی و خاطره‌ی مردمی نیز وجود دارد. شاهنامه گشاه روشنی بر ماندگاری خاطرات جمعی است. فردوسی خاطرات باستانی این مرز و بوم را به نظم کشیده شده است. به هر حال، تا جایی که خاطره با منظره یگانگی پیدا می‌کند، ماندگاری درخشان تری می‌یابد.

بامیان طی برهه‌های مختلف مورد هجوم ویرانگران قرار گرفته است، به ویژه «صنی‌البامیان» چندین بار مورد تخریب واقع شده است، تا این‌که طالبان در سال ۱۳۷۹، آن را به طور کامل ویران کردند. در کنار این قتل‌عام فرهنگی اما قتل‌عام‌های انسانی نیز به کرات روی داده است، از کشتار بزرگ مغولان تا قتل‌عام کلان عبدالرحمان و کشتار یکه‌ولنگ در عهد طالبان. در مجموع، خاطره‌ی بامیان خاطره‌ی زخمی است و از جراحت عمیق تاریخی رنج می‌برد. خاطره‌ی زخمی و منظره‌ی ویران مطالب گوناگونی را به تأمل فرامی‌خواند اما این‌جا تنها به دو مطلب اشاره می‌شود، البته به نحو بسیار فشرده و گذرا: یکی «ناهمزیستی آگاهی‌ها» و دیگری «مسئولیت اخلاقی خاطره».

۲- ناهمزیستی آگاهی‌ها

بنا به قول بزرگان بامیانی، حدود ۱۲ هزار مغاره تنها در مرکز بامیان وجود دارد. این امر نکته‌ی جالبی را یادآوری می‌کند. از آن‌جا که مغاره‌ها عمدتاً اتاق‌های محصلین بودایی بوده، پس با این حساب می‌توان گفت که بامیان در روزگاران دور، بزرگ‌ترین یا یکی از بزرگ‌ترین مرکزهای آموزشی منطقه بوده است که پس از آن، هیچ‌گاه بدان پیمان‌ه رشد و توسعه نیافته است. بامیان شهر علم بوده و باز باید چنین شود. به هر حال، ویرانی میراث باستانی و بودایی بامیان را باید ذیل تاریخ جنگ اسلام و هند بررسی کرد، ذیل تاریخ تاراج از غزنویان تا طالبان. هند از زمان غزنویان تا احمدشاه، مدام مورد چپاول حاکمان افغانستان واقع شده است. استواری سلطنت احمدشاه تماماً به تاراج هند بستگی داشت. با مالیات آن برپا شد و با تاراج‌های



متعدد نیز دوام یافت و با پایان تاراج نیز فروپاشید. بعد از غلبه‌ی کمپانی هند شرقی و بریتانیا بر هند، دست تاراج افغان‌ها از هند کوتاه شد. هند ملکوت یا عرش اعلا‌ی روزی حاکمان افغانستان به شمار می‌آمد. در قرون اخیر اما از آن محروم شد. در افق این مسأله، ویرانی بودا توسط طالبان به‌سان قسمی انتقام‌گیری پدیدار می‌آید. طالبان به دلیل نرسیدن روزی از هند به انهدام میراث بودایی پرداختند تا به گمان خود قوسول‌ی نرسیدن موجب تاریخی را گرفته باشند. این مطلب شاهده‌ی بر چرخه‌ی «گدایی و چور» (تعبیر اسد بودا) است. البته علل و عوامل دیگر به جای خود محفوظ است. صرف‌نظر از همه اما مشکل غالب در ژرفای جان جامعه رسوخ دارد و به مصایب ظاهری محدود نیست. مشکلات نه تنها در بیرونی‌ترین سطح مناسبات اجتماعی و سیاسی موج می‌زند بلکه فراتر از این‌ها در بنیان‌ها یعنی در نوع آگاهی‌ها (به معنای عام آن) ریشه دارد. آگاهی‌ای که ویرانگران بدان باور دارند، با هیچ نوع آگاهی دیگر سر سازگاری ندارد. قتل‌عام آگاهی‌ها در ژرفای جان ویرانگران رخنه یافته است. ناهمزیستی‌ها و کشتارها از ته دل تخریبگران برمی‌خیزد؛ یعنی در عمیق‌ترین سطح ممکن با همزیستی آدمیان مشکل دارند و زیست آرام با دیگری را بر نمی‌تابند. این ناهمزیستی به جان و در تراز آگاهی‌ها مصداق‌های گوناگون و فراوان دارد. در ادامه به سه مورد اشاره می‌شود.

۲.۱- تکفیر: آگاهی دینی طالبان دیگر آگاهی‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد و کمر به رد و سرکوب آن‌ها بسته است. این مسأله نه از باب تقابل علم و جهل بلکه از باب نبرد آگاهی علیه آگاهی است. بتان بامیان بر اساس آگاهی خاصی ساخته شده است. طالبان آن‌ها را ویران کردند. چون آگاهی دینی آن‌ها قادر به تحمل و همزیستی با آگاهی بودایی نبوده و نیست. قتل‌عام فرهنگی در سرکوب آگاهی‌های مخالف ریشه دارد. قتل‌عام انسانی نیز از همین منطق سرکوب تفاوت و حذف دیگری پیروی می‌کند. کشتار و نابودی به جرم باور به آگاهی مختلف منحصر به طالبان نمی‌باشد. در سراسر تاریخ و میان فرقه‌های مذهبی به وفور جریان داشته است. جای دوری نرویم. دهه‌ی شصت را به یاد آوریم که هزاره‌ها با همدیگر جنگیدند و اندر میان خود، کشتار داخلی به راه انداختند. به عنوان مثال، گروه‌های متخاصم، نصری‌ها را به جرم خواندن کتاب‌های شریعتی تکفیر کرده و مه‌دور الدم می‌خواندند و به راحتی می‌کشتند. برنتابیدن آگاهی‌های مختلف از یک معضل اساسی و بنیادین در زیست‌جهان مردمان افغانستان حکایت می‌کند. افغانستان در خلق یک منطق عام که به همزیستی آگاهی‌ها مجال بدهد، شکست خورده است. ناهمزیستی آگاهی‌ها به ناهمزیستی باورمندان آگاهی‌ها می‌انجامد. ما نتوانسته‌ایم منطقی برای همزیستی آگاهی سنتی و مدرن ابداع کنیم. لذا نسل قبل و امروزی با یکدیگر نمی‌سازند. خانواده‌ها دچار تنش‌های مختلف شده‌اند که یک عامل آن به ناهمزیستی آگاهی‌ها برمی‌گردد. کسی به نظر و فکر و آگاهی

دیگری احترام نمی‌گذارد و تنها و تنها نظر و آگاهی خود را معتبر می‌داند. لذا نه مناسبات خانوادگی سامان محکم دارد و نه مناسبات اجتماعی و نه مناسبات سیاسی. همه از نابرداری آگاهی‌ها در رنج و عذاب‌اند.

۲.۲- اسلامی‌سازی علوم انسانی: از اخوان المسلمین تا طالبان به شمول ام القراها همه‌گی از اسلامی‌سازی علوم انسانی دم می‌زنند. جهان اسلام به جد مدعی و مجری اسلامی‌سازی همه چیز است. مفروض این پروژه‌ی عام همین ناهمزیستی آگاهی‌ها است. آگاهی‌ها قابل سازش و تفاهم با یکدیگر نیستند؛ لذا باید یکی به نفع دیگری حذف شود یا یکی در دیگری ادغام شود. هر چیزی که به رنگ اسلام درنیاید، حق حیات در جهان اسلام را ندارد. باید یا سانسور یا سرکوب شود. به همین خاطر، علم در این‌جا ریشه نمی‌دواند. چون علم مدرن از منطق دینی پیروی نمی‌کند. به تبع، رفاه نیز رحل اقامت نمی‌افکند. مؤمنان می‌مانند و رنجی که خود را به تحمل آن محکوم نموده‌اند.

۲.۳- استبداد: استبداد نیز در قسمی ناهمزیستی آگاهی‌ها ریشه دارد. حاکم مستبد به زیست آگاهی مردمی در کنار آگاهی خود باور ندارد. لذا برای آگاهی مردمان و نظرات دانایان اهمیت قابل نیست و به تبع، با آن‌ها مشورت نمی‌کند. تنها به حرف خودش ایمان دارد و حرف بقیه را مفت کالذی حساب نمی‌کند. بی‌باوری به نظر دیگران امری شایع و رایج است. از فرد عادی تا قاطبه‌ی جامعه و حاکمان و مسئولان حکومتی همه‌گی به همین بلیه‌ی بی‌درمان مبتلا هستند. حرف و نظر دیگری برای ما اعتبار و ارزش ندارد. لذا امکان همزیستی نظرها و آگاهی‌ها مجال تحقق پیدا نمی‌کند. خودکامگی فردی و اجتماعی و سیاسی برقرار و بردوام می‌ماند.

۳- مسئولیت اخلاقی خاطره

خاطره مخصوصاً خاطره‌ی زخمی مسئولیت‌های زیادی را بر ما بار می‌کند اما این‌جا امکان اشاره به همه‌ی آن‌ها وجود ندارد؛ پس به چند اشاره اکتفا می‌شود.

۳.۱- تجدیدنظر در ناهمزیستی آگاهی‌ها: مادام که همزیستی آگاهی‌ها محترم شمرده نشود، همزیستی باورمندان آن‌ها نیز هرگز محترم شمرده نخواهد شد و هر آینه حیات جمعی در معرض تهدید قرار دارد. باورها و نظام‌هایی که جز ویرانی بر ویرانی به بار نیاورده، اگر از رویکرد خود توبه نکنند و رهیافت خود را مورد اصلاح و تجدیدنظر قرار ندهند، هرگز خوبی و خوشی را برای خود و دیگران به ارمغان نخواهند آورد. با باور به ویرانگری نمی‌توان به سعادت رسید، بلکه برعکس، سعادت و نیکبختی عمومی بیشتر به ورطه‌ی امتناع می‌افتد و دور و دورتر می‌شود.

۳.۲- تصحیح نسبت با حقایق تاریخی: شظرنجی بی‌انتهای خاطره و منظره سلاح خطرناکی علیه تاریخ‌نگاری‌های ناسیونالیستی است. خاورمیانه در عذاب تاریخ‌نگاری‌های ناسیونالیستی می‌سوزد و راه نجاتی ندارد. برای ما تنها چوب خشکی که بتوان بدان دست زد و خود را از مهلکه‌ی عذاب فراگیر خاورمیانه نجات داد، همانا اعتصام به منظره و خاطره‌ی دیار خودمان است. بسیاری از جنایت‌های جنگی و نسل‌کشی‌ها با پشتوانه‌ی تاریخ‌نگاری‌های کاذب روی می‌دهند. در این میان، منظره و خاطره، تنها امکان مقاومت علیه تاریخ‌نگاری‌های کاذب است. منظره و خاطره‌ی زخمی همانا ما را ملزم می‌کند تا نسبت و مناسبات خود را با تاریخ‌نگاری‌های جعلی تعیین و تصحیح کنیم.

۳.۳- بیداری و هوشیاری در بزنگاه‌های تاریخی: اکنون در آستانه‌ی مذاکرات صلح با جنایت‌ایستاده‌ایم. قدرت‌های بیگانه بر صلح با بزرگ‌ترین جنایت قرن اصرار اکید دارند. دردی که از خاطره‌ی زخمی برمی‌خیزد، ما را آرام نمی‌گذارد. باید این درد را جهت داد و برای حفظ بیداری از آن استفاده کرد و در عین حال، باید مواظب بود که درد آن قدر عمق و وسعت پیدا نکند که باعث زوال هوشیاری ما شود. بنابراین، ضمن پروای خاطره‌ی زخمی اما بیداری و هوشیاری خود را باید حفظ کرد، مخصوصاً در بزنگاه‌های تاریخی که احتمال تغییرات اساسی به میان می‌آید و سرنوشت‌ها را زیرورو می‌کند. در لحظات خطر، پناه بردن به عبرت از خاطرات، غنیمت حیاتی است که نمی‌توان از آن غافل بود و آن را با بی‌خیالی و بی‌تفاوتی کنار نهاد.

۳.۴- عدالت‌خواهی: هزاره‌ها بزرگ‌ترین قربانیان تاریخ معاصر افغانستان اند اما به لطف رهبری مزاری بزرگ توانستند از حقرات نفرت و انتقام برهند. قربانی به‌راحتی به دام روح انتقام می‌افتند. نجات از چرخه‌ی انتقام یک بدیل بیشتر ندارد: عدالت. سردار رشید و رهبر شهید استاد مزاری راه عدالت را برای ما گشود تا بتوانیم بدون درغلتیدن به چاه کین‌توزی، وارد مناسبات قدرت شویم. اینک باید بتوان فراتر از چاه انتقام گام برداشت و افق‌های متعالی را درنوردید. خاطرات بر جراحت تاریخی نمک می‌باشد اما روح بزرگ مردم ما باید با توان بیشتر عدالت‌خواهی را ادامه دهد. مقاومت و حفظ عدالت، مسئولیت بزرگی است که خاطره‌ی زخمی به ما یادآوری می‌کند و با یادآوری خود روزنه‌ای برای راهی‌ای از انتقام باز نگه می‌دارد. این خود مستلزم قدرت روحی بزرگی است که امید به کسب آینده‌ای مناسب را نوید می‌دهد و اجازه می‌دهد که از امکانات زمانه به نحو بهتری در راستای خلق آینده‌ای نیک بهره برد.



پرونده‌ای به مناسبت بیستمین سالروز تخریب بودای بامیان

سپتامبر

شماره سی * ۲۶ حوت ۱۳۹۹

۳

پیامدهای تخریب مجسمه‌های بودای بامیان

ﻻﻱ ﻣﺤﻤﺪﺍﻧﻮﺭ ﺭﺣﯿﻤﻲ

طی سده‌های متمادی که جاده‌ی ابریشم راهنمای کاروان‌های تجارتی شرق و غرب جهان به شمار می‌رفت، مسافران خاطره‌ی زیبایی شگفت‌انگیز مجسمه‌های سرخ‌بت و خنگ‌بت را –که بر دیواره‌ی تپه‌ی شمالی وادی سرسبز بامیان شکوهمندانه ایستاده بودند– در قالب قصه‌های حیرت‌انگیز به سرزمین‌ها و شهرهای گوناگون به ارمغان می‌بردند. اما پس از تسلط مسلمانان بر خراسان، دره‌ی بامیان اندک اندک از رونق تجارتی و اقتصادی افتاد. سربازان حجاج بن یوسف ثقفی بسیاری از معابد و مجسمه‌های آن را همراه با زبورآلات و اشیاء قدیمی تاراج کردند و روکش زرین صورت پیکره‌های بودا را از بالای پیشانی به سمت پایین تراشیدند تا از حالت اصلی –بت‌بودن– خارج شود. چنگیز خان، اورنگ‌زیب پادشاه مغولی هند، زن امیر دوست‌محمد خان و امیر عبدالرحمان هر کدام به سهم خود صدماتی را بر پیکره‌های مجسمه‌ها وارد کردند، در زمان سلطه‌ی مجاهدین بر بامیان، این پیکره‌ها و مغاره‌های مربوط به آن‌ها آسیب‌های جبران‌ناپذیر را متحمل شدند.

بدین‌ترتیب، در روز نهم مارچ سال ۲۰۰۱ میلادی مطابق با (۱۳۷۹ خورشیدی) ملیشه‌های طالبان به فتوای ملا محمد عمر تخریب بودا را با کارگذاشتن مواد منفجره در حفره‌ها و سموچ‌های اطراف آن آغاز کردند تا این‌که در شامگاه یازدهم مارچ ۲۰۰۱ از صلصال و شهمامه به عنوان بلندترین مجسمه‌های سنگی دنیا در پیش چشم جهانیان با خاک یکسان شدند و از آن‌همه شکوه و هیمنه‌ی ظاهری و عظمت تاریخی-فرهنگی فقط دو حفره‌ی بزرگ و بی‌قواره در دل کوه باقی ماند! این حادثه به قدری غیرمنتظره و دهشتناک بود که هواداران میراث‌های تاریخی و فرهنگی جهان در شوک و بهت فرورفتند اما پیکره‌های عظیم بودا واقعا فروریخته بود و دره‌ی بامیان می‌رفت که بر اثر بی‌آیندهای این ویرانگری عظیم و بی‌سابقه به فراموشی سپرده شود. موضع سران حکومت جدید که با بی‌توجهی عمدی در راستای حفظ آثار تاریخی و فرهنگی همراه بود، نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که دشمنی با پیکره‌های بودا تنها منحصر به طالبان و گروه‌های تکفیری نیست بلکه ریشه‌های عمیق‌تر دارد. با این‌حال، به طور نمونه سه مورد از پیامدهای تخریب تندیس‌های مجسمه‌های سرخ‌بت و خنگ‌بت بامیان را می‌توان بدین قرار توضیح داد:

۱. نابودی بخشی از تاریخ

مجسمه‌های بودا و مغاره‌های بی‌شمار پیرامون آن روشن‌ترین سند برای تأیید شکوه یکی از غنی‌ترین تمدن‌های بشری در وادی بامیان به شمار می‌رفتند. طالبان از طریق تخریب این مجسمه‌ها در پی تحقق اهداف ذیل بودند:

الف) تطبیق استراژی عمق پاکستان؛ که بر ویرانی‌تمام زیربناهای تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی سامان یافته بود.

ب) تطبیق دیدگاه نژادپرستانه؛ که بودای بامیان و تمامی آثار هنری، فرهنگی و تاریخی پیوسته به آن را متعلق به هزاره‌ها و چالش جدی علیه تاریخ‌سازی تباری ارزیابی می‌کردند.
ج) تاراج اشیاء عتیقه؛ که تکفیری‌های عرب‌تبار و عناصر سازمان آی‌اس‌ای در رأس آن قرار داشتند.

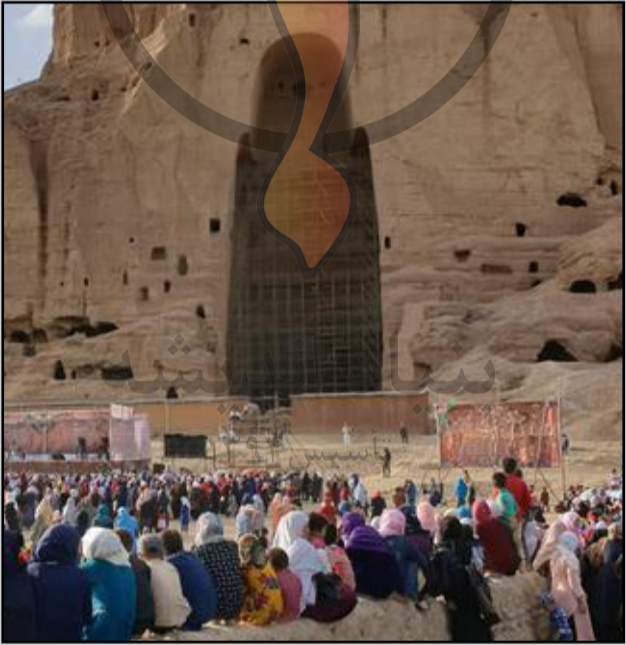
د) مبارزه با نمادهای شرک و بت‌پرستی؛ که در واقع ویران‌گری‌های خود را با این شعار توجیه می‌کردند، تا به سه هدف دیگر –که پیش از این ذکر شد– برسند.

بدین ترتیب، تخریب این مجسمه‌ها توسط گروه طالبان و تعلل‌های بی‌مورد حکومت افغانستان در حفظ، بازسازی و مرمت آثار و ابنیه‌ی تاریخی بامیان و اختلاف‌نظر کشورهای ذی‌دخل در پروژه‌ی بازسازی مجسمه‌های بودا –جاپان، آلمان، هند، ایتالیا و غیره– باعث شده است که روند نابودی شگفت‌انگیزترین مجسمه‌های سنگی جهان به مرحله‌ی نهایی خود نزدیک شود.

۲. نابودی فرهنگ

بامیان مرکز تلاقی فرهنگ‌ها و ادیان بزرگ است. به همین جهت، تاریخ بامیان را از نظر تاریخ تحول فرهنگی می‌توان به چهار دوره‌ی عمده –میتراپی، زردشتی، بودایی و اسلامی– تقسیم‌بندی کرد که از آن میان دوره‌ی بودیسم با توجه به آثار و ابنیه‌ی به‌جا مانده از اهمیت خاصی برخوردار است. از این‌رو، پس از ویران‌گری وسیع طالبان، بی‌توجهی

قامتِ شکسته‌ی بودا



به‌عنوان دین رسمی حکومت وی پذیرفته شد و بعد نیز توسط سلسله کوشانی بسط و توسعه یافت. (صمیمی، ۱۳۹۵: ۷۸) ولی آن‌چه مسلم است این است که اگر تلاش و جان‌فشانی‌های سلسله کوشانی در جهت بسط و توسعه دین بودیسم صورت نمی‌گرفت، شاید امروز، مفهوم متفاوت‌تر و چهره دیگری از آیین بودیسم داشتیم. احتمالاً دین بودیسم از قرن دوم میلادی به بعد به اوج و شکوه خود رسیده و این شکوفایی باعث و موجد پیکره‌های بزرگ بودا در وادی بامیان شده است. بامیان از قرن چهارم میلادی به بعد با مجسمه‌های شگفت‌انگیز خود در نوشتار تاریخی به ملاحظه می‌رسد. زایر چینی به نام هوانگ تسانگ نیز در سال ۶۳۲م از این وادی دیدن کرده و از شهر شاهی، معابد، برخورد خوب و مناسب مردم و مجسمه‌های آن سخن رانده است. (بندیزو و محمد نادر رسولی، ۱۳۹۶: ۱۵۶) محمد اسحق ابراهیمی نویسنده کتاب «مراکز مهم آیین بودایی در افغانستان» با حواله به سفرنامه هوانگ تسانگ آورده است که: «در طرف شمال‌شرق شهر شاهی بامیان، کوهی است و در صفحه عمودی آن مجسمه بودا تراشیده شده که اشعه‌ی زرین از آن به هر سو منعکس می‌شود [اشعه‌های زرین در واقع ناشی جواهرات به‌کار رفته در پیکره‌های بودا و روپوش طلایی آن بوده] و احجار قیمتی و زیورآلات چشم بیننده را خیره می‌کند.» (ابراهیمی، ۱۳۸۴: ۸۰) اصنام بودا در دل صخره‌های بلند کنگلومیرات (صخره‌ای که از ترکیب کوارتز، میکا، سنگ معدنی سفید و سرخ، خاک‌های معدنی و مواد معدنی سنگین تشکیل گردیده] در دره‌ی زیبای بامیان تراشیده شده است. (فیضی، ۱۳۹۵: ۱۵)

در کنار مجسمه‌های غول‌پیکر بودا، دره‌ی ککرک، مدخل دره فولادی، صدها مغاره با نقاشی‌های رنگِ روغنی وجود دارد، که روزگاری محل عبادت، ریاضت‌کشی و مراقبه راهبان بودایی بوده. به باور برخی از مورخین و باستان‌شناسان، در حوزه بامیان ده معبد بزرگ و هزاران راهب حضور داشته و از بعضی مغاره‌ها، ورقه‌های نازک متن بودایی نیز به دست آمده است. این ورقه‌ها عموماً از الیاف نباتی بوده، که به‌مرور زمان خشک و شکننده شده. متن مندرج این ورقه‌ها در واقع از متن بخش کتاب بودا (وینایانا) اقتباس گردیده است. (عثمانی، ۱۳۹۳: ۱۶۱)

کاظم یزدانی با حواله به احمد علی کهزاد می‌نویسد: در این وقت بامیان یکی از مجلل‌ترین مراکز دینی و صنعتی در تمام آسیا بود، برعلاوه‌ی تزئیناتی که به قلم هیکل تراشان و خامه‌ی نقاشان ماهر در آن‌جا ایجاد شده بود، معابد و طاق‌های مجسمه‌های بزرگ بودا با بهترین پارچه‌های ابریشمی و پرده‌های زربفت مزین

پرش‌برانگیز حکومت در حفظ و مرمت و بازسازی میراث‌های فرهنگی بامیان که شامل مجسمه‌های بودا، مغاره‌های بی‌شمار مربوط به آن، شهر غلغله، شهر ضحاک، چهل‌برج، دره‌ی ککرک و نمونه‌هایی از این دست را در بر می‌گیرد، سبب شده که ویژگی‌های فرهنگی بامیان که ریشه در تاریخ ادیان بزرگ دارد، عملاً در ورطه‌ی نابودی/ فراموشی قرار گیرد. بنابراین، از حکومت محلی به ویژه ریاست اطلاعات و فرهنگ انتظار می‌رود که در راستای حفظ، مرمت و بازسازی آثار و ابنیه‌ی تاریخی و میراث‌های منحصر به فرد بامیان اقدام و اهتمام نمایند. ولایت بامیان بدون پشتوانه‌ی میراث‌های تاریخی و فرهنگی خود، کوهستان بی‌روح و بی‌ریشه‌ای خواهد بود که هیچ ارتباطی با تحولات فرهنگی و تاریخی مشترک سه حوزه‌ی مهم مرکز آسیا، جنوب‌آسیا، شرق آسیا و شرق میانه نداشته است چه رسد به این‌که به عنوان یکی از مراکز ثقل تمدن انسانی اعتبار خود را حفظ کند.

۳. آسیب‌پذیری اقتصادی

در دوران سلطنت ظاهرشاه و جمهوری داود خان، یکی از منابع درآمد در ولایت بامیان خدمات توریستی بود. در آن زمان سالانه ده‌ها تا صدها هزار جهانگرد از نقاط مختلف دنیا به بامیان می‌آمدند تا مجسمه‌های بودا و سایر ابنیه‌های تاریخی و زیبایی‌های طبیعی این ولایت را ببینند. گرچه درآمد حاصل از آن مستقیماً به جیب ارباب قدرت می‌رفت اما رونق اقتصادی آن به میراث‌های تاریخی-فرهنگی این شهر باستانی بستگی داشت. ولی بعد از تخریب مجسمه‌های بودا توسط طالبان، میزان رفت‌وآمد جهانگردان به صفر رسید. در دوران حکومت کنونی هم هیچ کار قابل ملاحظه‌ای در راستای جلب و جذب توریسم در بامیان انجام نشد. به همین دلیل، در حال حاضر جهانگرد خارجی به مفهوم واقعی آن که بتواند بر اقتصاد مردم بامیان تأثیرگذار باشد، در این ولایت تاریخی دیده نمی‌شود. خارجی‌های انگشت‌شماری که هر از گاهی در این شهر دیده می‌شوند، کارمندان مؤسسات خارجی، عوامل سرویس‌های استخباراتی و یا کارمندان برخی نمایندگی‌های سیاسی هستند.

با توجه به موارد یاد شده، همان گونه که طالبان با توسل به ایدئولوژی مبتنی بر گرایش‌های قومی و قرانت‌های رادیکال مذهبی خود پیکره‌های بودا را ویران کردند، حکومت کنونی عمداً این جنایت بی‌سابقه علیه تاریخ و فرهنگ و اقتصاد این خطه را مسکوت گذاشته تا نقش مخرب‌تری در راستای حذف آثار تاریخی و فرهنگی بامیان از حافظه‌ی جمعی بازی کند. اگر چنین نمی‌بود، حکومت‌های کرزی و غنی با توجه به امکانات مالی بادآورده‌ای که در اختیار داشتند، اندک اقدامی در این راستا انجام می‌دادند اما واقعیت این است که ذهنیت حاکمان افغانی با ویرانی و ویران‌گری میراث‌های تاریخی، نسبت سرراستانه دارد؛ به این دلیل که حکومت‌های قومی هیچ نسبتی میان ارزش‌های قوم‌گرایانه و تاریخ‌سازی‌های دروغین ساخته و پرداخته‌ی حکومت‌های صد سال اخیر با میراث‌های فرهنگی و تاریخی این مشترک مردمان این سرزمین نمی‌بینند. معنای این نگاه معیوب و فرهنگ‌ستیزانه این است که هر اثری که مؤید نقش و کارکرد حاکمان قوم خاص نباشد، بی‌هیچ چون‌وچرایی معدوم شمرده می‌شود. تا زمانی که این نگاه تغییر نکند، تدابیری برای حمایت از برنامه‌های مربوط به حفظ و مرمت آثار فرهنگی و تاریخی نیز اتخاذ نخواهد شد.

بود. قسمت برهنه‌ی هیکل ۳۵ متری (شهمامه) مثل دست و پا و صورت به‌طور کامل از ورق طلا پوشیده بود و روزها در زیر اشعه نور خورشید، چشم تماشاگران را خیره می‌کرد… شب در هنگام سکوتی که مخصوص راهبان بودایی بود، زندگانی در محیط رمزآلود بامیان کیفیت عجیبی داشت. در جدار بزرگ به‌دلیل موجودیت هزاران سموچ، صفحه کوه مانند خانه زنبور مشبک و سوراخ سوراخ می‌نمود و هزاران چراغ و مشعل افروخته می‌شد. در اوقات مخصوصی، آواز بلند و سهمگین ناقوس در فضا طنین‌انداز می‌شد و پژواک آن به معبد دره‌ی فولادی و دره‌ی سرسبز و زیبای ککرک پیچیده و در فضای دره‌های دوردست هندوکش و بابا محو و ناپدید می‌گردید. (یزدانی، ۱۳۹۰: ۲۲)

همان‌طوری که متذکر شدیم، حوزه بامیان الی ظهور دین اسلام و گسترش آن در افغانستان و به‌خصوص در بامیان، از جمله شهرهای آباد و پرآوازه‌ی منطقه بود، محل تعلیم و تحصیل بود، ولی با ورود لشکر اعراب در این سرزمین برای اولین‌بار بنیاد تخریب و تسریق آثار و سازه‌های تاریخی گذاشته شد. اولین صدمه را مسلمانان بر پیکره‌های بودا وارد آوردند، داشته‌های مجسمه‌ها و مغاره‌های پیرامونی آن را با تکیه بر آموزه‌های دینی و به‌عنوان غرامت جنگی با خود بردند. در طول تاریخ، حکام با رویکردهای مختلف ضربه‌های مهلک بر پیکر تاریخ این خطه وارد آوردند. چنگیزخان مغول، اورنگ‌زیب گورگانی، عبدالرحمان، جنگ‌های داخلی و خارجی و… هر کدام سهمی در تزئید تخریب و تسریق آن داشتند. در نهایت گروه افراطی طالبان، در زمستان ۲۰۰۱م این قصه را پایان بخشید و جنایت جنگی را ثبت و سپاهیه‌ی تاریخ سیاه این سرزمین نمود. در ماه حوت ۲۰۰۱م روز سیاه ثبت تاریخ افغانستان و جهان شد. گروه افراطی طالبان با تفکر سنتی و دیدگاه متحجرانه‌ی خویش، اسباب سرنگونی پیکره‌های بودا را فراهم آورد، آن‌ها به امر ملا محمد عمر، رهبر این گروه و با تکیه بر آموزه‌های دینی در ۱۱ مارچ ۲۰۰۱ با انفجار بمب و باروت نه‌تنها قامت استوار بودا را شکست، بلکه تمام سازه‌های تاریخی موجود در وادی بامیان را که از دید آن‌ها نمادها و نشانه‌های غیراسلامی بودند تخریب کردند. در نتیجه‌ی آن انفجار نه‌تنها قامت استوار بودا شکست که قامت تاریخ افغانستان و جهان نیز خم شد، نه تنها صخره‌هایی که برای این اصنام آغوش باز کرده بود لرزید، بلکه حتی اندام کوه بابا و هندوکش نیز تکان خورد. این عمل یک قتل بود، قتل تاریخ، مردم بامیان، کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی بابا و هندوکش هنوز هم عزادارِ این قتل و مصیبت است. مصیبت و ضایعه‌ای که با هیچ تلاش، جبران‌پذیر نیست و با هیچ هزینه‌ای قابلیت احیای دوباره را ندارد. سازمان علمی-فرهنگی یونسکو از آن اتفاق ناگوار به عنوان «وحشت فرهنگی» یاد کرد. از آن اتفاق دقیقاً ۲۰ سال گذشته است، قامت شکسته بودا در آغوش صخره‌های بلند بامیان در خود می‌پیچد؛ ولی آن طرف، عاملان این قضیه سربلندتر از دیروز در حضور جامعه جهانی، نهاده‌های بین‌المللی و مردم افغانستان ظاهر می‌شود و برای یک ملت، با بی‌شرمی بی‌حد و حصر، تعیین تکلیف می‌کند. این امر، زخم‌های کهنه را باز و درد آن را سوزناک‌تر می‌کند.

منابع
ابراهیمی، محمداسحاق (۱۳۸۴)، مراکز مهم آئین بودایی در افغانستان. کابل: کمیته دولتی طبع و نشر.

سرمیتو، خولیو بندیزو و محمدنادر رسولي (۱۳۹۶)، باستان‌شناسی افغانستان از ماقبل‌التاریخ تا اوایل دوره اسلامی، کابل: مطبعه شمشاد.

صمیمی، شیرعلی (۱۳۹۵)، بامیان‌شناسی (اوضاع جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بامیان بعد از اسلام)، کابل: انتشارات فرهنگ.

عثمانی، عصمت‌الله (۱۳۹۳)، باستان‌شناسی عمومی افغانستان، کابل: انتشارات لاجورد.

فیضی، کتاب خان (۱۳۹۵)، تاریخچه تحقیقات باستان‌شناسی در ولایت بامیان، کابل: انتشارات یوسفزاده.

مادام گودار، موسیو و ژوزف هاکن (۱۳۹۵)، آثار عتیقه بامیان، ترجمه احمدعلی کهزاد، کابل: انتشارات امیری.

یزدانی، کاظم (۱۳۹۰)، بامیان سرزمین شگفتی‌ها، انتشارات گلستان اندیشه.



فرهنگی میراث

واهمیت آن در عصر کنونی

به مناسبت ۱۰ مارچ؛ سالروز تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان

✍ مسعود سنایی

مقدمه

میراث فرهنگی و آثار باستانی ملت‌ها، منبع عمده و بی‌نظیر برای شناخت یک ملت و بیانگر جنبه‌های متنوع نبوغ آنها است و با هویت تاریخی آنها ارتباط ناگسستنی دارد. این میراث حلقه پیوند معنوی پیشینیان با نسل‌های آینده به شمار می‌رود. اموال و داشته‌های تاریخی - فرهنگی تنها مدارکی هستند که به واسطه آنها می‌توان چگونگی تمدن و سنن، شیوه‌های تجاری و اقتصادی و نهایتاً سیر تکوین و تکامل انسان را در طول تاریخ مورد شناسایی قرار داده و با شناخت و درک نقاط قوت و ضعف تاریخی مورث، قادر به بازسازی فرهنگی جامعه و اتصال به ارزش‌های گذشته و تثبیت هویت ملی خود گردیم.

در آستانه فرارسیدن سالروز تخریب مجسمه‌های بودا، ضرورت حفاظت و پاس‌داشت از میراث‌های بجا مانده از نیاکان و نسل‌های گذشته قابل طرح است؛ میراث‌هایی که نسل امروزی را به گذشته‌شان پیوند داده و در مسیر بازسازی فرهنگی و تثبیت هویت ملی/ مذهبی به عنوان حق بشری‌شان یاری می‌رساند. ارزش و منزلت میراث‌های تاریخی - فرهنگی، به ویژه آثار نادر و منحصر به فردی که در گوشه و کنار این کره خاکی از گذشته به یادگار مانده، باعث شده است که این آثار در عصر کنونی متعلق به همه بشریت پنداشته شود و حفاظت از آن به عنوان یک مسئولیت، جنبه جهانی و فراکشوری یابد. متأسفانه با همه ارزش‌هایی که این مورث داشته و دارند، اما عوامل متعدد داخلی و خارجی از قبیل جنگ، قاجاق، کاوش‌های غیرعلمی، سیل، زلزله، اعمار شهرها، جاده‌ها، احداث سد‌ها و فرسایش خودبه‌خودی، این آثار گرانبها را در معرض تهدید خود داشته و دارد اما مهم‌ترین عامل جنگ‌ها است که علاوه بر کشتار انسان‌ها، میراث‌های تاریخی و فرهنگی نیز نابود می‌شوند.

امروزه امور بین‌المللی میراث فرهنگی تا حدی قانونمند شده و همکاری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای حفاظت از میراث‌های فرهنگی جامعه بشری سازماندهی شده است. بنابراین لازم است تا میراث فرهنگی، اهمیت و چگونگی حمایت از آن، در اسناد ملی و بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد.

اول اهمیت و جایگاه میراث فرهنگی در اسناد بین‌المللی

اساسنامه سازمان میراث فرهنگی، «میراث فرهنگی» را این گونه تعریف می‌کند: «میراث فرهنگی شامل آثار باقی مانده از گذشتگان است که نشانگر حرکت انسان در طول تاریخ می‌باشد و با شناسایی آن، زمینه شناخت هویت و خط حرکت فرهنگی او میسر می‌گردد و از این طریق زمینه‌های عبرت‌آموزی برای انسان فراهم می‌آید.»

کنوانسیون حمایت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان (مصوب ۱۹۷۲) در ماده ۱ بدون ذکر تعریفی از میراث فرهنگی، آثار، مجموعه‌ها و محوطه‌های خاص را جزء میراث فرهنگی و طبیعی دانسته است:

آثار: آثار معماری، مجسمه‌سازی یا نقاشی در بناها، عوامل و بناهایی که جنبه باستانی دارند، کتیبه‌ها، نمادها و مجموع عواملی که از نظر تاریخی، هنری و علمی دارای ارزش جهانی استثنایی هستند.

مجموعه‌ها: مجموعه بناهای مجزا یا مجتمع، که از نظر معماری، منحصر به فرد بوده یا بستگی و موقعیت آنها در یک منظره طبیعی، به لحاظ تاریخی، هنری و علمی دارای ارزش جهانی استثنایی هستند.

محوطه‌ها: آثار انسان یا آثاری که توأم با وسیله انسان و طبیعت ایجاد شده است و نیز مناطق شامل محوطه‌های باستانی که به لحاظ تاریخی، زیبایی‌شناسی، نژادشناسی دارای ارزش جهانی استثنایی هستند.

ماده یک کنوانسیون مربوط به اتخاذ تدابیر برای منع و جلوگیری از ورود، صدور و انتقال غیرقانونی مالکیت اموال فرهنگی، این گونه اموال را تعریف و احصاء نموده و مقرر می‌دارد که منظور از اموال فرهنگی، اموالی هستند اعم از مذهبی یا غیرمذهبی که به وسیله هر دولت، اهمیت آنها از نظر باستان‌شناسی ماقبل تاریخ، تاریخی، ادبی، هنری یا علمی مشخص می‌شود. در ماده یک کنوانسیون حمایت از اموال فرهنگی در مخاصمات مسلحانه، نیز اموال فرهنگی، این چنین تعریف شده است:

الف) اموال منقول و غیرمنقولی که برای فرهنگ ملل دارای اهمیت زیادی می‌باشد از قبیل آثار معماری، هنری یا تاریخی - مذهبی یا غیرمذهبی - مناظر باستانی مجموع ساختمان‌هایی که از این حیث دارای ارزش تاریخی یا هنری می‌باشد. آثار هنری، نسخ خطی، کتب و سایر اشیائی که دارای ارزش هنری-تاریخی یا باستان‌شناسی باشد و همچنین مجموعه‌های علمی و مجموعه‌های مهم کتب، اسناد و نمونه‌های تقلیدی اموال مذکور در فوق.

ب) بناهایی که منظور اصلی و واقعی از آنها حفاظت و نمایش

اموال منقول فرهنگی مذکور در بند الف می‌باشد مانند موزه‌ها، کتابخانه‌های بزرگ، بایگانی‌ها و همچنین بنگاه‌هایی که در صورت وقوع جنگ، اموال منقول فرهنگی مذکور در بند الف در آنجا نگهداری می‌شود.

ج) مراکزی که در آنجا تعداد قابل توجهی اموال فرهنگی مشروحه در بند الف و ب وجود دارد و مراکز آثار تاریخی گفته می‌شود.

گروه‌های آثار تاریخی: آثار تاریخی به دو گروه ملی و مذهبی تقسیم می‌شوند:

الف) آثار مذهبی: به کلیه ابنیه و اشیائی اطلاق می‌شود که به جهت علایق دینی و اعتقادی ایجاد شده باشند.

ب) آثار ملی: به کلیه آثار صنعتی، ابنیه و اماکنی که در گذشته‌ها احداث شده اعم از منقول و غیرمنقول اطلاق می‌شود. چنانچه ماده سوم قانون حفظ آثار تاریخی و فرهنگی افغانستان در این مورد خاطرنشان می‌سازد که «آثار تاریخی و فرهنگی عبارت است از:

۱. کلیه محصول کار بشر منقول یا غیرمنقول که از نظر تاریخی، علمی، هنری و فرهنگی دارای ارزش برجسته و جامع بوده، حد اقل قدامت صد ساله داشته باشد.

۲. آثاری که کمتر از صدسال عمر داشته ولی از نظر ارزش علمی، هنری و فرهنگی قابل نگهداشت شناخته شود.»

مقدمه کنوانسیون در باب اتخاذ تدابیر لازم برای منع و جلوگیری از ورود، صدور و انتقال مالکیت غیرقانونی اموال فرهنگی (مصوب ۱۹۷۰) به ارزش اموال فرهنگی تصریح نموده است که: «تبادل اموال فرهنگی میان ملت‌ها، برای مقاصد علمی، فرهنگی و تربیتی، آگاهی نسبت به تمدن بشری را عمیق‌تر می‌کند و زندگی همه مردمان را غنی می‌سازد و احترام و ارج‌گذاری متقابل را بین همه ملت‌ها به وجود می‌آورد.» در مقدمه کنوانسیون حمایت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان (مصوب ۱۹۷۲) نیز آمده است: «ویرانی یا انهدام هر قسمت از میراث فرهنگی و طبیعی موجب فقر شدید میراث همه ملل جهان می‌گردد» که همگی حکایت از ارزش و اهمیت حفظ میراث فرهنگی می‌کند.

منشور بین‌المللی گردشگری فرهنگی مصوب ۱۹۹۹ با تاکید بر این که میراث فرهنگی متعلق به همه جهان است، حفاظت و نگهداری آن را حق و تکلیف همه مردم جهان و هدف آن را شناساندن مفهوم و محتوای میراث فرهنگی به جوامع گردشگرپذیر و گردشگران و توجیه حفاظت از این آثار می‌داند.

دوم) حمایت از میراث فرهنگی در اسناد بین‌المللی

در قرون ۱۹ و ۲۰ گسترش علوم جدیدی مانند باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ایجاد موزه‌های مختلف باعث شد که اموال فرهنگی - تاریخی به عنوان یک سرمایه فرهنگی ملی، بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد و به تدریج پژوهش و حفاظت از میراث فرهنگی در نظام حقوق داخلی کشورها وارد و ضمانت اجراهای مناسب خود را در قالب قوانین جزایی داخلی بیابد. اما حضور میراث فرهنگی در حقوق بین‌الملل با تاخیر بیشتری انجام گرفت. اولین معاهدات جهانی در حیطه میراث فرهنگی در سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ به منظور حفاظت از میراث فرهنگی در قبال صدمات ناشی از جنگ شکل گرفت و در نهایت به تدوین معاهده ۱۹۵۴ لاهه و پروتکل ۱۹۹۹ منجر شد و توجه به میراث فرهنگی به موازات ارتقای اندیشه و تفکر فرهنگی جهانی، رشد چشمگیری پیدا کرد.

تشکیل سازمان علمی، فرهنگی و آموزشی ملل متحد (یونسکو) در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵، نقطه عطفی در قانونمند شدن توجه جهانی به موضوع میراث فرهنگی به شمار می‌رود. به همت سازمان مذکور همزمان با توجه اندیشمندان به ابعاد مختلف میراث فرهنگی، معاهدات بین‌المللی تدوین گردید که در سطح بین‌المللی بین کشورهای متعدد، لازم‌الاجرا هستند. چرا که آگاهی از تمدن بشری مستلزم تبادل فرهنگی و احترام متقابل ملت‌ها به میراث فرهنگی یکدیگر است و این امر ایجاب می‌نماید که علاوه بر تدوین، تصویب و اجرای قوانین در سطح داخلی، در حوزه بین‌الملل نیز مقررات مقتضی تنظیم و با همکاری نزدیک دولت‌ها به مرحله اجرا درآیند. در این راستا، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد به عنوان متولی اصلی حفاظت از این مورث در طول حیات خود تا کنون کنوانسیون‌هایی را تهیه و تنظیم نموده است:

۱- کنوانسیون حمایت از اموال فرهنگی به هنگام جنگ (۱۹۵۴ لاهه) و پروتکل الحاقی آن موسوم به «پروتکل دوم کنوانسیون ۱۹۵۴ (مصوب ۱۹۹۹)».

۲- کنوانسیون مربوط به اتخاذ تدابیر برای منع و جلوگیری از ورود،

صدور و انتقال مالکیت غیرقانونی اموال فرهنگی (مصوب ۱۹۷۰ پاریس).
۳- کنوانسیون حمایت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان (مصوب ۱۹۷۲ پاریس).

۴- کنوانسیون حفاظت از میراث فرهنگی زیرآب، که تدوین آن در کنگره عمومی ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ یونسکو مورد تأیید قرار گرفته است.

علاوه بر کنوانسیون‌های مذکور، شورای همکاری گمرکی در سال ۱۹۷۷ «کنوانسیون کمک‌های متقابل اداری به منظور پیشگیری، تجسس و جلوگیری از تخلفات گمرکی» را تدوین نمود که ضمیمه شماره (۱۱) آن تحت عنوان همکاری در امر مبارزه با قاچاق آثار هنری، اشیاء عتیقه و سایر مورث فرهنگی مرتبط با موضوع حاضر است.

کنوانسیون حمایت از اموال فرهنگی به هنگام جنگ (۱۹۵۴ لاهه)

کنفرانس ۱۹۵۴ لاهه تحت عنوان حفاظت از میراث فرهنگی به هنگام نزاع مسلحانه به پیشنهاد یونسکو و با دعوت دولت هلند در سال ۱۹۵۴ با شرکت ۵۶ کشور تشکیل و طی آن، معاهده اصلی، آیین‌نامه اجرایی، یک پروتکل و سه قطعنامه تدوین گردید. این کنفرانس ضمن تعریف اموال فرهنگی-تاریخی، روش‌های حمایتی اموال فرهنگی را بر شمرده است.

روش‌های حمایت:

کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه در ماده ۲ از عبارت «حمایت» و در ماده ۳ از عبارت «حفاظت» اموال فرهنگی استفاده کرده است که با توجه به مواد بعدی و پروتکل الحاقی آن می‌توان دریافت که این قرارداد برای اموال فرهنگی به هنگام نزاع مسلحانه، سه نوع حمایت را لحاظ نموده است که می‌توان آن را به حمایت عام، حمایت خاص و حمایت عالی تقسیم‌بندی نمود:

الف) حمایت عام

در بند ۱ ماده ۴ کنوانسیون، احترام به اموال فرهنگی ذکر گردیده و طرف‌های متعاقد، تعهد می‌نمایند: اموال فرهنگی را چه در سرزمین خود و چه در سرزمین یکی از طرف‌های معظم متعاقد محترم شمرده، استفاده از اموال مزبور و از وسایل محافظت آنها و از مناطق مجاور آنها به نحوی که در صورت وقوع جنگ موجب تخریب یا آسیب به آنها گردد، ممنوع ساخته و از هر عمل خصمانه‌ای در مورد آنها خودداری نمایند. کنوانسیون در بند ۳ ماده ۴ مقرر می‌دارد که:

«طرف‌های معظم متعاقد به علاوه، تعهد می‌نمایند که هرگونه عمل سرقت، چپاول و دستبرد به اموال فرهنگی را جلوگیری نموده ممنوع و عنداللزوم متوقف سازند و نگذارند به هیچ وجه نسبت به آنها اقدامات تخریبی به عمل آید و از مصادره اموال فرهنگی منقول واقع در خاک طرف متعاقد معظم دیگر خودداری نمایند. طبق این کنوانسیون، طرف‌ها از هرگونه اقدام مبتنی بر تلافی در قبال اموال فرهنگی ممنوع شده‌اند.»

ب) حمایت خاص

علاوه بر حمایت عام از اموال فرهنگی، که تمامی آنها را دربرمی‌گیرد، اهمیت فوق‌العاده برخی از این اموال و آثار چنان است که وجود مقرراتی خاص جهت حمایت از آنها ضرورت دارد. بی‌شک بناها و اماکن ارزشمندی هستند که در جهان نادرند یا اشیاء عتیقه‌ای در موزه‌ها وجود دارند که کمیاب اند. به منظور جلوگیری از انهدام تابلوهای نفیس نقاشی، مجسمه‌های باشکوه باستانی، مساجد منحصر به فرد، کتابخانه‌های غنی، کلیساهای نمونه، معابدی به یادگار مانده از دوران کهن که هر یک قصه‌گوی تاریخ بشری است، و جهت حفظ این میراث‌های فرهنگی ارزشمند بشر حمایت خاص از آنها لازم و ضروری می‌نماید. فصل دوم کنوانسیون لاهه به حمایت خاص از این اموال توجه فراوان کرده و با شروطی این حمایت را پذیرفته است. بند اول ماده ۸ مقرر می‌دارد:

«تعداد محدودی پناهگاه را که برای حفاظت اموال فرهنگی منقول در صورت وقوع جنگ در نظر گرفته شده و همچنین مراکز آثار تاریخی و سایر اموال فرهنگی غیرمنقول را که دارای اهمیت زیادی باشد می‌توان تحت حمایت مخصوص قرار داد.»

بند دوم ماده ۸ مقرر می‌دارد:

«پناهگاه برای محافظت اموال منقول فرهنگی هر کجا واقع شده باشد، نیز می‌تواند تحت حمایت مخصوص قرار گیرد، مشروط بر این که طوری ساخته شده باشد که احتمال بمباران نتواند به آن لطمه‌ای وارد نماید.»



ج) حمایت عالی

مطابق مواد بخش سوم پروتکل دوم کنوانسیون ۱۹۵۴ اموالی که دارای شرایط ذیل باشند از حمایت عالی برخوردار خواهند شد:

- یکی از بهترین میراث فرهنگی بشریت باشد.
- به موجب اقدامات اداری و قانونی متناسب داخلی که ارزش تاریخی و فرهنگی آن شناسایی می‌شود حمایت شده و در بالاترین سطح، حمایت آن تضمین شود.

- برای مقاصد نظامی استفاده نشده و اعلامیه‌ای توسط طرفی که کنترل مال فرهنگی را به عهده دارد، برای تأیید این که این مال برای مقاصد مزبور به کار نخواهد رفت صادر شود.

هنگامی که به یک اثر فرهنگی تاریخی هم حمایت عالی و هم حمایت خاص اعطا شود، در این حالت تنها مقررات حمایت عالی قابل اجراء خواهد بود و طرفین خاصه باید مصونیت اموال فرهنگی تحت حمایت عالی را با خودداری از هدف حمله قرار دادن یا هر گونه استفاده نظامی از این اموال یا محوطه پیرامون آنها تضمین نمایند. علاوه بر کنوانسیون حمایت از اموال فرهنگی به هنگام جنگ، به طور پراکنده در برخی اسناد بین‌المللی دیگر نیز این حمایت دیده می‌شود، مانند:

مقررات ۱۹۰۷ لاهه که در ماده ۲۷ خود، کسانی را که مبادرت به محاصره و بمباران می‌کنند، ملزم می‌نماید تا حد امکان از آسیب رساندن به بناهای مذهبی، تاریخی و فرهنگی خودداری نمایند.

سوم) حمایت از میراث فرهنگی در اسناد ملی

در اسناد ملی، تدابیر حمایتی و حفاظتی قابل توجهی راجع به میراث‌های فرهنگی مشاهده نمی‌شود. قانون اساسی تنها در ماده نهم خود اعلام داشته است که «معادن و سایر منابع زیرزمینی و آثار باستانی ملکیت دولت می‌باشد.» در فصل ششم از باب نهم کود جزا جرایم علیه آثار تاریخی یا فرهنگی مطرح شده است که پس از معرفی اثر تاریخی یا فرهنگی، در ماده ۷۳۲ این قانون، صدمه رساندن به آنها جرم پنداشته شده و برای آن مجازات حبسی پیش‌بینی شده است. در ماده مذکور آمده است: «شخصی که اثر تاریخی یا فرهنگی را عمداً تخریب، تلف یا به آن صدمه برساند، حسب احوال به حبس متوسط یا طویل محکوم می‌گردد.» قانون حفظ آثار تاریخی و فرهنگی در ماده ۷۴ خود مقرر می‌دارد: «شخصی که آثار تاریخی و فرهنگی را تلف کند یا به آن صدمه رساند علاوه بر جبران خساره، حسب احوال به جزای یک ماه تا ده سال حبس محکوم می‌گردد.»

بررسی حمایت‌های منظور شده در اسناد بین‌المللی نسبت به میراث‌های بشری

با توجه به داشته‌های فوق راجع به اهمیت و حمایت از میراث‌های بشری، حال این سوالات در ذهن تبادر می‌کند که آیا بر اساس منشور ملل متحد و کنوانسیون‌های بین‌المللی، اساساً دولت‌ها و گروه‌ها می‌توانند میراث‌های بشری را به صرف عدم اعتقاد طایفه و تباری به آن از بین ببرند؟ با توجه به اینکه میراث بشری متعلق به یک نسل نیست و همه پیشینیان و آیندگان در حفظ، نگهداری و منزلت آن سهیم می‌باشند، آیا درست است که این میراث‌ها را در حریم دولت و کشوری محصور دانسته و با این ادعا که چون در محدوده دولت سرزمینی قرار دارد هر رفتاری که با آن بخواهیم انجام دهیم و به هیچ مرجعی هم پاسخگو نباشیم؟

پاسخ گفتن به سوالات فوق نیازمند دقت و توجه به نکات ذیل است:

۱. با الهام از کنوانسیون‌ها از جمله کنوانسیون مربوط به حمایت از سرمایه‌های فرهنگی به هنگام وقوع جنگ و ارائه مقررات لازم جهت اجرای کنوانسیون ۲۶ مارچ ۱۹۹۹ و ۱۴ می ۱۹۵۴ و توصیه‌نامه حفاظت

در آستانه فرارسیدن سالروز تخریب
مجسمه‌های بودا، ضرورت حفاظت و
پاس داشت از میراث‌های بجا مانده از نیاکان
و نسل‌های گذشته قابل طرح است؛
میراث‌هایی که نسل امروزی را به گذشته‌شان
پیوند داده و در مسیر بازسازی فرهنگی و
تثبیت هویت ملی / مذهبی به عنوان حق
بشری‌شان یاری می‌رساند. ارزش و منزلت
میراث‌های تاریخی-فرهنگی، به ویژه آثار
نادر و منحصر به فردی که در گوشه و کنار این
کره خاکی از گذشته به یادگار مانده، باعث
شده است که این آثار در عصر کنونی متعلق
به همه بشریت پنداشته شود و حفاظت از
آن به عنوان یک مسئولیت، جنبه جهانی و
فراکشوری یابد.

بین‌المللی راجع به حفظ و حراست از میراث‌های بشری در ۱۹ حوت ۱۳۷۹ (۹ مارچ ۲۰۰۱) در افغانستان، مرکز ولایت بامیان توسط گروه متحجر طالبان به صدا درآمد و هیچ قدرت و نهادی اعم از ملی و بین‌المللی هیچ گونه اقدام بازدارنده نتوانستند. لذا شهنامه و صلصال که نماد تمدن بشریت و یادگار بجا مانده از گذشتگان ما بود و قرون متمادی مغروران و پابرجا ایستاده بود، سر و پیکرش را از بی‌کسی بی‌توجهی انسان‌های قرن بیست و یکم از دست داد. منفجر کردن مجسمه‌های بودا اعلان واضح به ناکارآمدی مقررات حمایتی اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی میراث‌های بشری است که منادیان حمایت و حراست از این میراث‌ها، سالانه سرمایه‌های هنگفتی را در این راه به مصرف می‌رسانند، اما در موقع پیش‌آمدهای ناگوار یا اقدامات ویرانگرانه، هیچ اراده و ابزاری برای جلوگیری از نابودی میراث‌ها وجود ندارد و پس از آن هم هیچ بازخواست و پرس‌وچویی از عاملین جنایات فرهنگی صورت نگرفته و نخواهد گرفت. این پیش‌آمد ناگوار و عدم بازخواست از عاملین آن، نیازمندی به اصلاح و بازنگری مقررات حمایتی موجود را پرملاتر از پیش می‌سازد.

جهت کارایی بهتر مقررات حمایتی در پاسداری و حفظ میراث‌های بشری، ملاحظات، باید‌ها و نبایدهای ذیل پیشنهاد می‌گردد:

۱. هرچند در اسناد بین‌المللی، آثار تاریخی و فرهنگی متعلق به همه بشریت دانسته شده اما تعلق آنها هنوز به ملت‌ها و دولت‌ها منسوب است و در زمره حقوق شهروندی محسوب می‌شود. لهذا نسبت انسانها با آثار تاریخی، فرهنگی و هویتی ملت‌ها باید از محدوده حقوق شهروندی به حقوق بشری توسعه یابد و هر آنچه را که نشان از هویت انسان می‌شود، به همه انسانها در تمامی زمانها و مکانها و دولت‌ها تعلق گیرد.

۲. حقوق بین‌الملل به موازات تحولات اجتماعی همواره در آستانه تغییرات است، لذا این حقوق باید از قید آزمندهای دولت‌های خودکامه رها گردیده و بر پایه محکم‌تری که منافع جامعه بشری را در بر داشته باشد استوار گردد.

۳. سازمان یونسکو به وظایف خود صرفاً در محدوده صدور توصیه‌نامه اکتفا می‌کند یا اینکه اگر میراثی را ثبت کرد و کشور مورد نظر در حفظ آن کوتاهی نمود، فقط نام آن میراث را از فهرست مراکز ثبت‌شده حذف می‌کند و از حمایت‌های مالی خود محروم می‌سازد. اما حذف نام یک میراث از لیست حمایتی نه تنها خدمتی به میراث‌های بشری نیست بلکه دقیقاً برعکس آن، عاملی برای بروز فجایع بدتری می‌شود؛ زیرا این عملکرد با باعث می‌شود افراد علاقمند به آن میراث عکس‌العمل نشان دهند، که این خود موجب گسترش خصومت و دشمنی بین ملت‌ها می‌گردد، یا این که دولت‌ها و گروه‌های متخلف و متجاوز به حقوق فرهنگی و معنوی بشریت، گستاخ‌تر از پیش برای اضمحلال و بی‌ارزش شدن موراث بشری اقدام می‌کنند.

۴. به دلیل اهمیت میراث بشری، سازمان علمی-فرهنگی ملل متحد باید به راهکارهایی از جمله عملی ساختن دومین نظریه کمیسیون تدوین حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۳۰ توجه کند که گفته: هر کوتاهی که در اثر اقدامات ارکان کشوری درباره تعهدات بین‌المللی آن کشور رخ می‌دهد و خساراتی به دیگران و اموالش وارد می‌شود، موجبات مسئولیت آن کشور را فراهم می‌سازد.

منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه

اسناد بین‌المللی (اعلامیه جهانی یونسکو، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اساسنامه سازمان میراث فرهنگی، کنوانسیون حمایت از اموال فرهنگی به هنگام جنگ)

تأملی بر تنوع فرهنگی و مذهبی در حقوق بین‌الملل، دکتر ابراهیم بیک‌زاده

<http://www.aftab.ir/articles/view/social/law>

حسین حسینی

[۷۷۷http://www.moj.gov.af/?lang=da&p=magazines&nid](http://www.moj.gov.af/?lang=da&p=magazines&nid=۷۷۷)

قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ افغانستان.

قانون حفظ آثار تاریخی و فرهنگی جمهوری اسلامی افغانستان

کود جزای افغانستان

میراث بشری در حقوق بین‌الملل، دکتر مرتضی بهشتی

[title&۱۶۲=http://article.oxinads.com/articles.php?id](http://article.oxinads.com/articles.php?id=۱۶۲&title)

از حوزه‌های تاریخی و نقش کنونی آنها به تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۷۶ سازمان یونسکو، باید دانست که حفظ آثار تاریخی، فرهنگی و هویتی ملت‌ها جزئی از حقوق اساسی انسان‌ها بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ و سرزمین می‌باشد و قبل از اینکه متعلق به یک سرزمین باشد، متعلق به نسلها و تمام جوامع بشری است و می‌بایستی یک نهاد فراملی بر آن حاکم و ناظر باشد.

۲. امروزه با همه فراز و نشیبی که حقوق داخلی در ارتباط با حقوق بین‌الملل از خود نشان داده، برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی مسلم به حساب آمده و چنین ادعا می‌شود که حقوق داخلی مشتق از حقوق بین‌الملل است و حقوق بین‌الملل مشخص‌کننده صلاحیت کشورها است و آنها را ملزم به محدودیت و معین کردن صلاحیت‌های‌شان می‌نماید. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی ۱۱ اپریل ۱۹۴۹ در قضیه خسارت وارده به سازمان ملل اعلام می‌نماید: «به نظر دیوان، سازمان ملل حق دارد علیه یک کشور (عضو یا غیرعضو) که با نقض تعهدات بین‌المللی خود خساراتی را به سازمان یا مامورین او وارد کرده باشد، در زمینه بین‌الملل مبادرت به دعوی حقوقی بنماید.»

۳. ماده سی‌ام اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌گوید: هیچ‌یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید تفسیر شود که متضمن حقی برای دولت، جمعیت یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هریک از حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه را از بین ببرند و یا در آن راه فعالیتی بنمایند.

همبستگی ملت‌ها و دولت‌ها امروزه به حدی رسیده است که هر واقعه‌ای که در گوشه‌ای از جهان اتفاق می‌افتد در اقصی نقاط دنیا انعکاس می‌یابد و دولت‌ها دیگر نمی‌توانند به این عنوان که موضوعی در قلمرو حقوق داخلی آنها است مانع از سلطه حقوق بین‌الملل بر امور داخلی خود گردند. در نتیجه: اولاً اقدام به تخریب میراث‌های بشری مستویت بین‌المللی داشته و هیچ‌گونه توجیهی برای آن متصور نیست و تخریب‌کنندگان آن مستوجب مجازات اند. ثانیاً میراث‌های بشری اعم از معنوی و مادی، ارزشی است متعلق به همه بشریت؛ و صرف استقرار مادی آن در یک سرزمین موجب نمی‌شود که تخریبگران آن در مقابل جامعه جهانی و آحاد انسان‌ها مسئولیتی نداشته باشند و نمی‌توان به صرف عدم اعتقاد طایفه و تباری، به حقوق دیگران تجاوز کرد.

ملاحظه کاربرد مقررات حمایتی میراث‌های بشری

با توجه به مقررات حمایتی موجود از میراث‌های بشری و تفوق حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی کشورها، حال باید دید که آیا این ضوابط و مقررات حمایتی، تاچه حد جنبه عملی و ضمانت اجرایی داشته و توانسته از میراث‌های بشری حراست نماید؟ آیا لزوم بازنگری و اصلاح این ضوابط و مقررات هم در نحوه حمایت و حراست و هم در قسمت ضمانت اجرایی آن احساس نمی‌شود؟

عدم کاربرد مقررات حمایتی موجود در اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی در تخریب مجسمه‌های بودا (صلصال و شملامه) در بامیان نمودار گردید. هرچند اقدام طالبان به تخریب این مجسمه‌ها، واکنش‌های ملی و بین‌المللی را در پی داشت، اما نبود تدابیر حمایتی بازدارنده که ضمانت اجرایی مطمئن و قطعی داشته باشد، باعث عقیم ماندن این واکنش‌ها گردید و طالبان با خیال آسوده و بدون اینکه هراس از عواقب عملکرد خود داشته باشند، آبد‌های تاریخی و نشان تمدن و هویت فرهنگی بشری را در بامیان نابود کردند و پس از تکمیل تخریب مجسمه‌ها، صدها گاو را در نقاط مختلف کشور به یمن بت‌شکنی خود قربانی نمودند. طبل رسوایی و ناکارآمدی و عدم بازدارندگی مقررات حمایتی موجود در اسناد و کنوانسیون‌های



تخریب بودا؛

یک روایت اول شخص

مج مرثی احمدی

این روزها، هوای بامیان کمی گرم تر شده و دیگر از آن سرمای استخوان‌سوز زمستانی خبری نیست. پیاده‌روی در این هوا کیف دارد. به‌همین خاطر برای قدم زدن از اتاق بیرون زدم. از بازار بامیان، گذشته از جاده معارف، مقابل رواق خالی بودای صلصال رسیدم. به رواق خالی زل زده‌ام. به خوازه‌هایی که برای جلوگیری از ریزش رواق چسبانده شده، چشم دوخته‌ام. شکوه و عظمت گذشته در ذهنم مجسم می‌شود. روزگاری بزرگ‌ترین مجسمه و شاهکار بشر در این‌جا ایستاده بوده است. صحنه تغییر می‌کند. نارنجک و خمپاره‌ها در ذهنم آتش می‌گیرد. مجسمه‌ی صلصال با آن عظمت در پیش چشم‌انم فرومی‌ریزد و طالب و تفنگ، یکی‌یکی در پیش چشم‌انم رژه می‌رود. از تخریب این مجسمه، حدود بیست سال می‌گذرد. همه ساله گروهی از فرهنگیان با برگزاری برنامه‌های فرهنگی یادی از تخریب این میراث بشری می‌کنند. در همین گیرودار فکری، سوالی به ذهنم خلق می‌شود که این مجسمه‌ها را طالبان چگونه تخریب کردند؟ سراغ مردی می‌روم که او شاهد تخریب مجسمه‌های شه‌مامه و صلصال بوده است. این مرد در منطقه فولادی که در جنوب‌غربی شهر بامیان موقعیت دارد، زنده‌گی می‌کند. آن‌جا می‌روم.

بودا چگونه تخریب شد؟

«دیدارعلی» نام دارد. یکی از اسیران طالبان بوده است. وقتی بامیان به دست طالبان سقوط می‌کند، چندی پس از آن، او و حدود صد نفر دیگر از اهالی فولادی، توسط این گروه اسیر می‌شوند. اسارت دیدارعلی زمانی است که رهبری طالبان تصمیم می‌گیرد تا تمامی مجسمه‌ها، عبادت‌گاه‌ها و نشانه‌های غیراسلامی در کشور باید از بین برده شود. در بامیان، اقدام به تخریب مجسمه‌های بودا می‌کنند. بامیان با ویژه‌گی تاریخی – تمدنی، مجسمه‌ها، مغاره‌ها و نشانه‌های زیادی از تمدن بودیسم را به رسم یادگار در قلب خود نگه داشته است. دره خدایان، شهرشاهی و دره کسکک، سه مرکز بزرگ بودایی در شهر کنونی بامیان است.

در دره کسکک، در جنوب‌شرقی شهر، طالبان مجسمه و مغاره‌ها را تخریب می‌کنند. در شهر شاهی نیز که جنوب‌غربی مرکز بامیان قرار دارد، با مرمی و نارنجک، آثار و آبدات باستانی را تخریب می‌کنند و نقاشی‌ها به‌خصوص چهره‌های نقاشی‌شده را به رگ‌بار می‌گیرند. با تمامی این‌ها اما به‌ساده‌گی موفق به تخریب مجسمه‌ی خارق‌العاده‌ی صلصال و شه‌مامه نمی‌شوند. به گفته دیدارعلی، طالبان با مشوره متخصصین پاکستانی و عرب به این نتیجه می‌رسند تا مواد انفجاری را در بدنه‌ی مجسمه‌ها جاسازی کنند.

دیدارعلی می‌گوید، وقتی تصمیم جاسازی مواد انفجاری در بدنه‌ی مجسمه‌ها گرفته می‌شود، اسیران را بالای مجسمه‌های بودا می‌برند. آن‌ها را با ریسمان بسته می‌کنند و می‌خواهند آن‌ها را در رواق از بالا به پایین به‌صورت معلق نگه دارند و مواد انفجاری را توسط آن‌ها جاسازی کنند. اسیران مقاومت می‌کنند و می‌گویند که قادر به انجام این کار نیستند؛ اما فرماندهان طالب به آن‌ها می‌گویند: «هر کسی که پایین شده نتانه از سر بودا پایین می‌اندازیم.»

از این میان، دیدارعلی داوطلب می‌شود تا مواد انفجاری را به تنهایی در بدنه بودا جاسازی کند. «دیدم که به راستی اگه ای کاره نکنم، همه‌گی ما را طالبا خواد کشت. حاضر شدم که به جای تمامی اسیرای دیگه کار کنم. به طالبا گفتم که کار می‌کنم ولی به شرطی که دیگرانه کار نگیرین و پایین نیاندازین.»

وقتی شروع به جاسازی مواد انفجاری می‌کند، بدنه‌ی مجسمه را حفر می‌کند تا در آن‌جا مواد جابه‌جا شود؛ اما مجسمه بسیار سخت است و حفر نمی‌شود. «با کلنگ می‌کندم، اما چنان سخت بود که حتا اگر شب با آفتابه بالای آن آب می‌انداختمیم، فردایش که می‌رفتیم آب به همان حالت خود مانده و هیچ جذب نشده است.» سرانجام بدنه‌ی مجسمه را برمه می‌کنند. این کار مدت ۱۵ روز را در بر می‌گیرد و بعد مواد را جاسازی می‌کنند. به گفته‌ی دیدارعلی، در روز پانزدهم، مواد انفجاری در حفره‌های کنده‌شده و برمه‌شده جاسازی می‌شود. به گفته او، بخش زیادی از این مواد انفجاری از انبار تسلیحاتی حزب وحدت بود که به دست طالبان افتاده بود. او می‌گوید که مقدار مواد انفجاری خیلی زیاد بود، حدود دو موتر باربری. الله اکبر می‌گویند. انفجار می‌شود. «دنیا را دود و غبار می‌گیرد.»

کم‌توجهی مسئولین در حفظ رواق خالی بودا

با آن‌که همه‌ساله شماری از فرهنگیان از سال‌روز تخریب مجسمه‌های شه‌مامه و صلصال با برگزاری برنامه‌های هنری – اعتراضی یادآوری می‌کنند؛ اما در برابر ریزش و تخریب تدریجی برنامه‌ای از مسئولان گرفته نشده و کارهای تحکیم‌کاری صورت نگرفته است. امسال ریاست اطلاعات و فرهنگ بامیان از سال‌روز تخریب این میراث جهانی در سلسله برنامه‌ی «شبی با بودا» برنامه‌ی یادبود برگزار کرده است.

مجتبی میرزایی «کارمند آی‌کوموس جرمنی» می‌گوید: «در زمان انفجار، درزهای خطرناک زیادی در بدنه‌ی کوه ایجاد شده و رواق صلصال را با فروپاشی مواجه کرده است. تا هنوز کار تحکیم‌کاری آن انجام نشده است.» آقای میرزایی می‌افزاید: «صخره با درزهای ایجادشده، قطعه‌های بزرگ جداشدنی آسان را تشکیل داده و ممکن است رواق صلصال بر اثر حرکت بی‌رویه ماشین‌های سنگین از سرک بازار کهنه و هم‌چنین پرواز بی‌رویه‌ی چرخ‌بال‌ها از نزدیک رواق‌های بودا و کنترل نشدن آب‌های باران از صخره پشت بودا، و نیز قطعه‌های تشکیل‌شده در صخره همانا باعث جدا شدن از بدنه اصلی شود. این‌گونه آخرین بقایای جای بودا که همانا رواق بودا است از هم فروبریزد.



و هویت‌ستیزی در عصر ظلمت

فروپاشی بودا

محمد رضا شفق

به تاریخ ۲۱ حوت سال ۱۳۷۹ رژیم سیاه و فرهنگ‌ستیز طالبان در میان ویرانی‌هایی که خلق کرده بود، دست به تخریب یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین آثار تاریخی و باستانی افغانستان (بودا) در شهر بامیان) زدند. تخریبی که هیچ گاهی نمی‌توان آن را جبران کرد یا دوباره از نو ساخت. تفسیرها و تحلیلهای زیادی در میان نویسندگان و اهل نظر در مورد تخریب بودا صورت گرفته است و هر صاحب نظری از دریچه‌ی به این تفکر سیاه و فرهنگستیز طالبان پرداخته است. با توجه به اینکه در یک قرن گذشته‌ی افغانستان دوره‌ی ظلمت برقرار بوده، به ویژه در مدت چهار سالی که طالبان حاکم بوده، ظلمت بر این کشور فرمان رانده است. بدین ملحوظ در این نوشته، به رابطه این دوره سبطره ظلمت بر هویت‌ستیزی و نابودی تاریخ یک کشور و یا هم یک قوم پرداخته میشود.

باور نویسنده این است که دوره‌های ظلمت تاریخی در قرنهای مختلف شکل گرفته و این دوره‌ها رهه در تفکر افراطی و قومگرایانه حاکمان زمان داشته است. قرن ۱۳ش شاهد قتل عامهای تاریخی به شکل مستقیم آن بوده و تاریخ این سرزمین حکایت از قتل عام بیشتر از شصت فی‌صدی قوم هزاره داشته است. در واقع آن قرن نیز دوره‌های ظلمت را سپری کرده که بیشتر بالای یک قوم یا گروههای خاصی اعمال شده است. قرن ۱۴ش که اکنون در خاتمه آن قرار داریم، دوره‌های مختلف را سپری کرده و در کنار دوره‌های خونین که داشته، حکومت امارت اسلامی یک نقطه عطف و سیاه در تاریخ افغانستان محسوب میگردد. در حکومت طالبان دوره ظلمت در این کشور حاکم گردیده و یکی از پیامدهای مهم آن هویت‌ستیزی در مقابل یک قوم از طریق تخریب بودا بوده است.

در ۷ حوت ۱۳۷۹، شورای رهبری علما و ستره‌محکمه طالبان، به پیروی از فرمان ملا محمدعمر رهبر آن گروه، یا به پیروی از فرمانهای باداران‌شان در خارج از مرزهای کشور، دستور تخریب تمام آثار فرهنگی را که به تعبیر آنها «غیراسلامی» بود صادر کردند و بر اساس

دشمنی

طالبان با مدنیت

از تخریب بودا

تا ترور خبرنگاران و فعالین مدنی

عبدالله شایگان

بیست سال پیش تندیس‌های بزرگ بودا که در دل کوه در ولایت بامیان ساخته شده بودند، در دوازدهم مارچ ۲۰۰۱ به فتوای ملا محمد عمر، امیر امارت خودخوانده‌ی طالبان، انفجار داده شد. به گفته‌ی باشندگان محل، طالبان هفته‌ها تلاش کردند توسط مردم محل در قسمت‌های مختلف مجسمه‌ها مواد انفجاری جابه‌جا کنند و بالاخره با یک انفجار بزرگ این آثار ارزشمند باستانی را به گونه‌ای تخریب کردند که جز چند حفره خالی چیزی باقی نماند.

مجسمه‌های بودا در کنار سایر بناهای تاریخی بامیان برای زمان طولانی از جاذبه‌های اصلی گردشگری در افغانستان بودند. شه‌مامه به بلندی ۳۵ متر در سال ۵۰۷ میلادی و صلصال به بلندی ۵۳ متر در سال ۵۵۴ میلادی در عصر کوشانیان ساخته شده و نشان‌دهنده‌ی سبک کهن هنر یونانی و بودایی بوده است؛ که در آسیای مرکزی در آن زمان رواج داشته است. روایت دیگر این است که تعدادی از باستان‌شناسان باور دارند که مجسمه‌های بودا ۸۰۰ سال قبل از میلاد ساخته شده است. اما واقعیت این است که در قرن هجده و نوزده میلادی اکثر اسنادهای تاریخی افغانستان در رابطه به بودای بامیان توسط سلاطین آن زمان نابود شده است.

جنایت فرهنگی طالبان

برای طالبان با توجه به ایدئولوژی افراطی‌ای که دارند، هیچ چیزی بیشتر از طرز فکر خودشان و امارت خود خوانده‌شان ارزش ندارد. یکی از وجوه مشترک طالبان با گروه‌های افراطی و تروریستی دیگر مثل القاعده و داعش عداوت و دشمنی آشتی‌ناپذیر با مدنیت و ارزش‌های مدنی و دموکراتیک است. به باور برخی از کارشناسان، تسلط اندیشه‌های افراطی وهابیت، القاعده و حتی دولت اسلامی عراق و شام (داعش) بر طالبان یکی از دلایل اعمال خشونت‌ها و ارتکاب جنایات دوامدار و هولناک این گروه است. در این زمینه، شواهد و مستندات تاریخی زیادی در دست است که از جنایت فرهنگی تخریب مجسمه‌های بودای بامیان، دست‌زدن به قتل‌عام‌های وحشتناک پیروان مذاهب دیگر (مانند قتل‌عام یکاولنگ، مزار و…) اعمال محدودیت بر آزادی‌های دینی و مذهبی آن‌ها، اعمال سیاست زمین سوخته و پاک‌سازی قومی، (شمالی، بامیان و…) محروم ساختن زنان و سایر گروه‌های اجتماعی آسیب‌پذیر از حقوق اولیه‌شان و سایر رویدادهایی از این دست به عنوان مثال می‌توان نام برد. اگر کارنامه طالبان را از زمان ظهور و پیدایش این گروه تا کنون که نزدیک به سه دهه است، می‌شود مرور کنیم جز سیاهی، ویرانی، تخریب، وحشت و آدم‌کشی چیز دیگری نیست. در زمان حاکمیت این گروه، افغانستان تا مرز نابودی کامل پیش

ویرانی بوپتیقای

پرونده‌ای به مناسبت بیستمین سال‌روز تخریب بودای بامیان

سپاهکوز

شماره سی * ۲۶ حوت ۱۳۹۹

۶

این فتوا، هر دو مجسمه بودا در بامیان باید نابود میشدند. با صدور این فرمان، نیروهای نظامی طالبان وارد این ولایت شده و تخریب بودا را آغاز کردند. طالبان به هیچ چیزی جز ویرانی، تخریب و نابودی فکر نمی‌کردند.

از این منظر، دوره سیاه طالبان را میتوان دوره و عصر ظلمت عنوان کرد. طالبان از طریق استبداد، زور و دین بر مردم حکومت میکردند و ناامیدی را در بین مردم خلق کرده بود. به قول هانا آرنت، حکومت‌های استبدادی و مطلقه تلاش میکنند برای اینکه خودکامگی‌شان را اعمال کنند، سیاهی و ظلمت را در جامعه ایجاد و در راستای حفظ آن تلاش میکنند، همین کاری که طالبان انجام داد. رژیم طالبان نیز یک رژیم خودکامه، استبدادی و مطلقه بود و تلاش کرد تا در سایه ظلمت، نارواییهای زیادی در حق مردم انجام دهند.

طالبان تخریب بودا را با رویکرد دینگرایانه و به این هدف که آنچه غیراسلامی میباشد، باید نابود گردد، آغاز کرد اما در واقع امر، آنچه را طالبان در قسمت تخریب صلصال و شه‌مامه انجام داد، میتوان از بین بردن تاریخ یک بخش از جامعه و نابودی میراث فرهنگی آنها محسوب کرد. یکی از جنایات بزرگ را که طالبان در حق تاریخ و فرهنگ ما در این قرن انجام داد همین مسئله است. این یادگار تاریخی نمایانگر تمدن، هنر، پیشرفت، شکوه و عظمت بامیان و افغانستان بود که متأسفانه با دگماندیشی و افراطگرایی دینی طالبان در دوره ظلمت، نابود گردید.

با توجه به عملکرد و اندیشههای افراطی دینی و قومگرایانه طالبان نتیجه میگیریم که بین نابودی بودا و تلاش برای از بین بردن یک هویت تاریخی از سرزمین دارای تاریخ کهن و باستانی رابطهی مستقیم وجود دارد.

بودا در کنار آن‌که سرمایه بزرگ معنوی و مادی برای افغانستان و حتی منطقه محسوب میگردد در کنار آن معرف یک هویت فرهنگی و تاریخی نیز بود. این هویت تاریخی در عصر ظلمت به نابودی کشانیده شد.

باور نویسنده این است که فروپاشی و نابودی بودا و ستیز و مبارزه برای محو هویت هزارگی ساکن در این جغرافیا یک تلاش تاریخی مستدام و دوامدار بوده است که به مرور زمان شکل

گرفته و در سایه تفکر افراطی و بدشگون رژیم طالبان تبلور یافته است.

طالبان با این عملکرد خصمانه‌شان طبل هویت‌ستیزی و نابودی فرهنگی را کوبیده و تلاش کرد تا آثار تمدنی کهن این شهر باستانی را به نابودی بکشاند و داشته‌های تاریخی و تمدنی این مردم را که نماد شکوه و عظمت محسوب می‌شد، ویران کند.

در نهایت، نابودی و ویرانی بودا در یک عصر ظلمت و به هدف اساسی نابودی یک هویت تاریخی (هویت‌ستیزی) روی داد. اکنون که بیست سال از تخریب این میراث فرهنگی و تاریخی جهان می‌گذرد، دیدگاه نویسنده این است که تلاش صورت گیرد تا جامعه جهانی حاضر به اعمار دوباره آن گردد.

از جانب دیگر، اکنون که گفتگوهای صلح جریان دارد، توقع می‌رود مسئولین امور این خیانت و عملکرد فرهنگ‌ستیزانه‌ی طالبان را رونمایی کرده و جهانیان را متوجه سازند که رژیم طالبان چگونه دید و تفکر افراطی نسبت به آثار تمدنی و تاریخی جهانی دارند. در مذاکرات بحث حفظ آثار و آبدات تاریخی و فرهنگی به آجدادی اصلی تبدیل گردد.



طالبان در حال تخریب بودا در ولایت بامیان، افغانستان

رفت. زیربناها و آثار و بناهای تاریخی ویران شد، اقتصاد با رکود مواجه شد، نه تنها سرمایه‌گذاران بل میلیون‌ها خانواده افغانستان را ترک نموده و مهاجر شدند. افغانستان در مناسبات جهانی منزوی شد، در عوض پای گروه‌های تروریستی جهانی به کشور کشیده شده و تندروی، انزوای زنان و اقلیت‌ها، دیکتاتوری، وحشت و دهشت در کشور به اوج خود رسید.

بخش دیگر کارنامه طالبان را می‌توان از ۲۰۰۱ به این طرف، تا شروع مذاکرات این گروه با امریکا مرور کرد. در این مدت که حدود هزده سال را دربرمی‌گیرد، طالبان زیر نام جهاد با خارجی‌ها و نیروهای به اصطلاح آن‌ها اشغالگر و دولت دست‌نشانده‌ی خارجی‌ها بی‌وقفه آدم کشتند. از خارجی گرفته تا نظامی‌ها و کارمندان دولتی و بعضاً افراد ملکی را در سرک، کوچه و بازار، سنگر، مسجد و مدرسه و شفاخانه، به اشکال مختلف چون انتحاری، موتر بمب، حملات تهاجمی، راکت‌پراکنی، بمب‌گذاری‌های کنار جاده هدف قرار دادند.

پس از امضای توافق‌نامه صلح در قطر با توجه به تعهد طالبان مبنی بر کاهش خشونت‌ها در افغانستان امید دست‌یافتن به صلح بیشتر گردید. بر مبنای همین خوش‌بینی هزاران زندانی طالبان به شمول افراد خطرناک از سوی دولت رها گردید ولی چنین نشد. به زودی ثابت شد که نه تنها خشونت‌ها کاهش نیافت بل چندین برابر افزایش یافت. تنها تغییری که آمد این بود که هدف قرار دادن و کشتن نیروهای خارجی متوقف شد اما در عوض جنگ علیه نیروهای نظامی دولت افغانستان شدت گرفت، قتل‌های هدف‌مند خبرنگاران، فعالان مدنی و حقوق بشری تاکتیک تازه‌ای بود که به منظور ایجاد رعب و وحشت و زیر سؤال بردن اقتدار و مشروعیت حکومت روی دست گرفته شد.

با توجه به آن‌چه گفته شد، برخلاف تبلیغات کشورها و حلقات حامی طالبان به‌خصوص نماینده خاص ایالات متحده امریکا در امور صلح افغانستان که گویا طالبان تغییر کرده و اشتباهات گذشته را تکرار نخواهد کرد، واقعیت این است که طالبان هیچ تغییری نکرده، فقط برای رسیدن به قدرت و احیای امارت گذشته‌اش فکر می‌کنند. از فروپاشی نظام گرفته تا قتل و ترور نخبه‌گان جامعه و افراد ملکی و بی‌گناه و هر جنایت دیگری دریغ نمی‌کند. طالبان به شکل عجیب و وصف‌ناپذیری با تمدن، پیشرفت، مدنیت و هر گونه طواهر زندگی مدنی و زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی مشکل و ستیزه دارد.

ویسرانه‌ی بودا

در ورطه‌ی فراموشی

مصاحبه با انجینر مجتبی میرزایی
(متخصص ترمیم آثار باستانی)



که به تبع آن، درزها روزبه‌روز کلان‌تر شده می‌رود. موت‌های کاماز که کچالو بار می‌کنند و از پیش شهمامه و سرک بازار کهنه تیر می‌شوند، این‌ها واقعا برای بودا خطرناک است. متأسفانه بامیان در این اواخر به بازار مافیایی نوکیسه‌ها تبدیل شده است. ساخت‌وسازهایی در ساخت‌ها و فضاهای فرهنگی، همان جاهایی که یونسکو آن‌ها را به عنوان فضای فرهنگی تعیین کرده، جریان دارد و صورت می‌گیرد. با این‌که بامیان بزرگ است و دره‌های زیادی برای انکشاف دارد اما نمی‌فهمد چه اصراری هست که ساخت‌وسازها حتماً نزدیک ساحات تاریخی بامیان صورت بگیرد؟! شما می‌توانید هتل‌ها و هر برنامه‌ی خوبی که دارید را در دشت‌ها مانند طرف شیبوتو و بندامیر یا دره‌های دیگر تطبیق دهید، و آن‌ها را انکشاف دهید و شهرک جور کنید. خوب، هر کاری می‌خواهید، جاهای دیگر بروید انجام دهید. واقعا چه ضرورتی دارد که حتماً از پیش شهر غلغله، سرک تپه الماس را بسازید؟ الان در حدود صد متری شهر غلغله، سرک پخته ایجاد شده، درحالی‌که امکان دارد تپه الماس قبرستان باستانی مردم بامیان باشد. برای باستان‌شناسان، همیشه سؤال برانگیز بوده که مردمی که این‌جا زندگی می‌کرده و تمدن داشته‌اند، حتماً باید قبرستانی داشته باشند. این قبرستان کجا است؟ معمولاً قبرستان‌ها خیلی مهم است. تپه الماس درحالی‌که خیلی صاف است، اما چرا قبلاً در آن‌جا خانه‌سازی نشده است؟ دلیل آن چیست؟ لابد یک جای مهم بوده که آن‌جا خانه‌سازی نشده است. موقع سرک‌سازی، برخی‌ها برای من نوشته روان کردند و گفتند که ما جمجمه‌هایی را دیدیم که موقع کنده‌کاری لول می‌خورند. به همین خاطر، امکان دارد که آن‌جا قبرستان باستانی مردم بامیان باشد که بیش از ۲۰۰۰ سال قدمت تاریخی دارد. کشیدن سرک در آن‌جا قسمی تخریب است.

سیمای خرد: درست است. من گرچه نقشه ماستر پلان فرهنگی را ندیده‌ام اما طبق فرمایشات شما، این سرک احتمال دارد که در ساحه سرخ یا لاقفل در ساحه سبز بوده باشد؟

میرزایی: بلی، دقیقاً در ساحه سبز و سرخ است. معمولاً جایی که سرک جور می‌شود، طبعاً خواهی نخواهی در آن‌جا خانه هم ساخته می‌شود. دولت محلی آن زمان می‌گفت ما قول گرفته‌ایم که این‌جا خانه‌سازی نشود؛ ولی واضح است که هیچ گارانتی داده نشده که این‌جا خانه‌سازی نمی‌شود. وقتی یک جای سرکی جور شود، آن‌هم سرک پخته، گرچه مردم تا پنج سال دیگه در آن‌جا خانه جور نکنند، اما بالاخره ده سال آینده ممکن است در آن‌جا خانه و دکان بسازند. اگر این‌طور کارها رواج پیدا کند، آن‌گاه دیده خواهد شد که در نزدیکی و در ۵۰ متری بودا نیز بلدینگ بتونی با معماری هندی، پاکستانی یا ایرانی جور خواهد شد. من به خاطر این‌که معماری تاریخی در بامیان حفظ شود، در ملاغام یک مهمان‌خانه (چهل برج) ساختم که تلفیقی از معماری شهر ضحاک و غلغله است، و ۹۹ فیصد مواد آن از مواد محلی است. وقتی یک خارجی از بیرون به بامیان می‌آید، علاقه دارد که معماری محلی و بومی بامیان را ببیند، نه معماری ایتالیایی و ایرانی و پاکستانی را. چون آن توریست به افغانستان آمده، تا افغانستان را بشناسد، نه این‌که در هتل مدرن اقامت گزیند که عکس برج ایفل در آن نصب شده است!

سیمای خرد: آقای میرزایی صحبت‌های جامع و روشنی‌بخشی داشتید. از لطف‌تان جهانی سپاس داریم.

شود و صلصال در اولویت قرار دارد. متأسفانه کم‌کاری‌هایی وجود دارد که تا حال هیچ کاری صورت نگرفته است. ما خیلی نگران استیم که رواق بودا بر اثر این کم‌کاری‌ها فروبریزد. درزهای زیادی داخل کوه ایجاد شده که خطرناک است. آن موقع هر بار که از صلصال دیدن می‌کردیم، می‌دیدیم که خاکریزه بسیار زیاد دارد، سنگ‌های زیادی از بالا به پایین می‌ریخت. فرسایش آن بسیار زیاد بود. این‌ها همه نشانه‌های آن است که اگر این بی‌توجهی ادامه یابد، جای تردید نیست که رواق هم فرومی‌ریزد. علاوه بر فرسایش طبیعی اما رفت‌وآمد موت‌ها از نزدیک صلصال زیاد شده است که روند فرسایش و فروریزی را تسریع می‌کند. علاوه بر این عامل‌ها، باران‌ها به سیلاب تبدیل می‌شود و خواه ناخواه از جاهایی وارد درزها می‌شود که به تدریج درزها را می‌شوید، بعد کم‌کم درزها را ضعیف‌تر و کلان‌تر می‌کند که فرجام آن چیزی جز فروریزی رواق نیست ضمناً، تحکیم رواق صلصال هزینه‌ی زیادی ندارد. به همین خاطر، تعجب می‌کنم که چرا برای تحکیم صلصال تلاش نمی‌کنند! گویا همه منتظر استند که آن‌جا خراب شود! واقعا جای تأسّف دارد.

از یاد نبریم که صلصال هرگز یک ابدهی معمولی نیست، بلکه یکی از بزرگ‌ترین رواق‌ها یا مجسمه‌های بودا است و در عین حال، یکی از قدیمی‌ترین بوداهای دنیا است که در دامن بامیان تراش شده است. کسانی که روی صلصال کار کرده‌اند، آدم‌های عادی نبوده‌اند بلکه هنرمندان بسیار معروف و ماهری بوده‌اند. به طور نمونه باید گفت، عددی که برای تراش صلصال و شهمامه استفاده شده، یک «عدد طلایی» است. آیا از خود پرسیده‌اید که صلصال چرا ۶۰ متر ساخته نشد یا چرا ۴۹ متر ساخته نشد بلکه چرا ۵۴ متر ساخته شد؟ یا این‌که چرا شهمامه ۳۰ متر ساخته نشد بلکه ۳۵ متر ساخته شد؟ این‌ها اعدادی است که در اهرام مصر و سازه‌های معروف دنیا در ایتالیا و فرانسه و یونان و نیز سازه‌های معروف جاهای دیگر بر اساس اعداد طلایی تراش و کار شده‌اند. در بامیان هم دقیقاً از اعداد طلایی استفاده شده است. معنایش این است که بوداها را آدم‌ها و نقاش‌های بزرگی کار کرده‌اند. نقاشی‌های صلصال که اولین نقاشی رنگ روغنی دنیا است، از مواد طبیعی و محلی تهیه شده است. این تخنیک که نقاش‌ها و هنرمند‌های آن زمان بامیان چگونه رنگ روغنی جور کرده‌اند، واقعا شگفت‌انگیز است. افغانستان صاحب اولین نقاشی رنگ روغنی دنیا است که تولدش در بامیان بوده است. این‌ها گپ‌های خرد و کم‌اهمیت نیست بلکه بسیار مهم و معروف است. به همین خاطر، این همه سکوت واقعا سؤال‌برانگیز است. خیلی از سیاست‌مدارها به بامیان می‌آیند اما این را از خود نمی‌پرسند که شش سال است خوازه بسته شده اما چرا بودا کار نمی‌شود با این‌که هزینه‌ی چندانی ندارد؟! فوکش یک میلیون دلار برای تحکیم صلصال نیاز باشد، بیش از آن نیاز نیست و این هزینه را خارجی‌ها به راحتی تأمین می‌کنند.

سیمای خرد: جناب میرزایی! به عملیات ساخت‌وساز در اطراف بودا اشاره کردید و بعد از عبور و مرور موت‌های سنگین از کنار بودا نام بردید. این تخلف‌ها صورت می‌گیرد و رعایت نمی‌شود. شما این قبیل موارد را آیا برای رواق بودا به حیث خطر جدی تلقی می‌کنید؟

میرزایی: از سال ۲۰۱۰ نوشته می‌کنم و گفته‌ام که پرواز هلیکوپترها از ساحه بودا خوب نیست؛ چون باعث می‌شود که لرزه در کوه ایجاد شود. شاید ما لرزه‌ها را نبینیم ولی در مغز کوه لرزه ایجاد می‌شود

سیمای خرد: آقای میرزایی شما از کی با مسأله‌ی تخریب بودا در تماس شدید و تماس‌تان با مسأله‌ی بودا و بقایای آن مانند رواق بودا چی قسم بوده است؟

میرزایی: مسأله بودا از زمانی که طالبان آن را انفجار داد، یعنی از سال ۲۰۰۱ پیش آمد. ما از تیم ایکوموس جرمنی بودیم، متعلق به تیم فرهنگی یا باستانی یا مرمت‌کاری آن، که یک تیم خیلی تخصصی است و متخصصان مختلف در آن حضور دارد و همه موارد و جوانب لازم در آن مدنظر قرار گرفته است. این تیم درباره آبدات فرهنگی اظهار نظر می‌کرد و به حکومت و یونسکو مشوره می‌داد؛ همچنین به نهادهایی که در رابطه با آبدات تاریخی کار می‌کردند، مشوره می‌داد. تیم ما در اصل یک تیم مشورتی بود ولی یک اتفاق نادر که برای ایکوموس آلمان رخ داد، این بود که ایکوموس مستقیماً پروژه‌ی ترمیم بودا را به عهده گرفت تا عملاً بتواند در آن‌جا به نحو مشورتی کار کند. همکاران ما در سال ۲۰۰۳ به کار خویش آغاز نمودند. ابتدا تکه‌ها و پارچه‌های بودا را جمع‌آوری کردند؛ سپس مقداری از آن‌ها را نمبرگذاری کردند. من سال ۲۰۰۸ به بامیان آمدم و جزو تیم ایکوموس آلمان شدم. پیش از آن، مرمت‌کاری را در آلمان خوانده بودم. در بامیان نیز به عنوان مرمت‌کار آمدم. ناگفته نماند که من باستان‌شناس نیستم و مرا به عنوان باستان‌شناس تلقی نکنید. گرچه بخشی از باستان‌شناسی را آموختم ولی در کل، مرمت‌کار آزاد هستم. من از سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ به بعد در مونیخ آلمان روی آبدات تاریخی کار کرده‌ام. به همین خاطر، تجربه کاری داشتم. در عین حال، از خود مردم این‌جا بودم و با زبان آن‌ها آشنایی داشتم. بنابراین، آن‌ها از من دعوت کردند که در بامیان با آن‌ها همکاری نمایم. من هم پذیرفتم و وارد جریان کار شدم. ما ابتدا روی شهمامه کار می‌کردیم. زمانی که طالبان شهمامه و صلصال را منفجر کردند، درزها و شکاف‌های زیادی در کوه‌ها پدید آمد که قابل دیدن است. این درزها اسکلت کوه را ضعیف کرده است. توجه دارید که هر چیزی دچار درز شود، معمولاً ضعیف می‌شود، مانند کاسه و شیشه‌ای که ترک بردارد، مستحکم بودنش زیر سؤال می‌رود و زود خراب می‌شود. به طور مثال، اگر کوزه‌ای بشکند و داخلش آب بریزید، آب نشت می‌کند و کم‌کم داخل آن نمک وارد می‌شود. نمک هم مانند برنج می‌پسندد و انفجار مکانیکی روی می‌دهد و در نهایت کاملاً تخریب می‌شود. قضیه بودا نیز همین‌طور است. باقی‌مانده‌ی بودا باید خیلی زود تحکیم می‌شد. درزهای زیادی بر پیکره‌ی خالی آن وارد شده بود که باید سریع مستحکم می‌شد. ما در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ روی استحکام شهمامه کار کردیم، که تا هنوز کار ما در آن‌جا نمایان است. آن زمان از طریق گذاشتن سیخ‌ها، درزها را مستحکم نمودیم. با این حال، از لحاظ ظاهری فکر می‌کنید کوه خیلی محکم دیده می‌شود اما به لحاظ باطنی، کوه هر سال در حال ضعیف شدن است و درزها کلان‌تر شده می‌رود و احياناً اگر تحکیم‌کاری آن شروع نشود، ممکن است فروبریزد. در آن زمان، نظرسنجی تخصصی‌ای که توسط تیم ما انجام شد، گفتند درزهای شهمامه باید هر چه زودتر تحکیم شود. ما کار را شروع کردیم؛ برمه‌کاری نمودیم؛ بعضی جاها حتی تا ۲۰ متر کوه را برمه و سیخ تیر می‌کردیم و مواد لازم را تزریق می‌کردیم. خیلی از درزها عمیق و بزرگ بود و مواد بیشتری مصرف می‌گردید. چنان‌چه باری کارگران را فرستادم تا بررسی کنند که این همه مواد به کجا می‌رود؟ غار و مغاره در اطراف بودا زیاد است. بررسی کردند و دیدند که مواد از کنار مغاره بیرون شده است. یعنی درزها خیلی بزرگ بودند که مواد مصرفی زیادی داخل آن شده و از طرف دیگر بیرون می‌آمده است. بر این اساس، معلوم است که اگر این درزها تحکیم نگردد و مواد لازم بدان تزریق نشود، بودا بسیار ضعیف می‌شود و روزی فرومی‌ریزد.

سیمای خرد: ببخشید، شما مواد را برای فهمیدن عمق درزها تزریق می‌کردید؟

میرزایی: خیر، بل برای این‌که درزها را محکم نماییم و با هم پیوند بدهیم. گاهی ۲۰ متر برمه می‌کردیم و مواد تزریق می‌نمودیم؛ سیخ‌های فولادی محکم از آلمان برده بودیم، که آن‌ها را داخل درزها می‌کردیم تا کوه‌ها را با هم پیوند داده و خوب محکم نماییم. به عبارت واضح‌تر، هدف ما این بود که بودا بیشتر از این تخریب نشود. تزریق و تحکیم شهمامه را تا سال ۲۰۱۰ خلاص کردیم. بعد تلاش کردیم روی صلصال کار کنیم. کارهای اداری صلصال را یونسکو پیش می‌برد. کنفرانس‌ها و جلسه‌ها می‌گرفت تا بتوانیم کار صلصال را آغاز نموده و کار روی تحکیم آن را آغاز کنیم. سرانجام در سال ۲۰۱۴، صلصال را خوازه بستیم که کار تحکیم را آغاز کنیم اما تحکیم انجام نشد. گرچه خوازه‌ی ما بسته شد اما از آن زمان تا حالا هیچ کاری صورت نگرفته است. آن زمان، ما عجله می‌کردیم که تحکیم‌کاری صلصال باید زودتر شروع شود تا رواق بودا حفظ شود و بیش از این تخریب نشود.

از باب معلومات بیشتر خدمت‌تان عرض کنم که در داخل درزها، یکسری دستگاه‌هایی نصب شده است تا درزها را اندازه بگیرد که هر سال چقدر کلان شده می‌رود. اما نمی‌دانم چه اتفاقی رخ داد که از سال ۲۰۱۴ تا کنون در بامیان کار نمی‌کنیم، درحالی‌که کار بیش از حد زیاد و ضرور است و خیلی هم اهمیت دارد که کار انجام

بودا

✍ زهرا مراد

بیشتر از هزار کلمه گفته‌اند بنویس که بودا در آن ریخته باشی، که بودا در آن ریخته باشیم؟ بودا امروز دیگر یاد است، یک خاطره‌ی دور و خاطر خاطره هم آسوده است، این که بنویسم یکی پنجاه‌وسه متر و دیگری سی‌وپنج بود و کوشانیان در قرن پنج ساختنش، این جز این که اگر بود و در مقابلش می‌ایستادیم و انگشت می‌گزیدیم که عجب قدرتی در روزگاری این‌جا در بامیان توانسته که این چنین کوه بتراشد و توان ساخت‌وسازش را برای قرن‌ها رخ بزند و این که فرور بختنش قصه از تنگ‌چشمی عبدالرحمان و اولاد خلفش که توان دیدن و یاد دوره‌های هزاران سال قبل را ندارند با که نه تنگ‌چشمی‌شان با طرح و آن طرح پاک‌سازی اسنادی که آن اسناد شهادت بر هویت بومیان بامیان داشت و چون آینه‌ای جادویی طعن می‌زد که این خاک از آن کیست و کدام بر دعوی خود صادق اند و دزدی اگر باشد، آن دزد کیست، کسی که سندی هزار ساله که بیش از هزار را با ترکاندن بودا از بامیان گرفت تا آسوده خاطر بتواند که در کابل به کورس درآید یا که به دانشگاه و زایشگاه و تن‌هایی که بودا شاهد ایستاده بر حضور چندین هزار ساله‌شان بود و است را از کوچه نه کوچه و خانه نه خانه‌ی سرزمینی که در آن برای نسل‌ها زیسته‌اند و می‌زنند، بگیرد و خود را فاتح و صاحب بخواند که نیست که اگر به کاوش بنشیند از وجب به وجب خاک کابل و بامیان و بلخ بودا خواهد کشید همان گونه که در کوچه‌هایش چهره‌ی بودا را زنده می‌بیند و می‌سوزاند و می‌سوزاند و می‌سوزاند غافل از آن که ققنوس را با سوزاندن پایانی نیست جز این که این سوزاندن‌هایش چون حفره‌ی بودا راوی نه این ماییم که می‌مانیم چه بی‌چهره، چه بی‌بیکر، چه سوزانده و این ماییم که می‌مانیم، خواهد شد و تشت او از بام خواهد افتاد، که می‌افتد، که افتاده است نه که سوزاندن‌هایش را معنایی نبود.

تندیس‌های بودا؛

شکوه گذشته و امکانی برای زمان حال

✍ عباس اسدیان

بیست سال قبل از امروز، طالبان تندیس‌های تاریخی و هنری بودا را منهدم کرد. فارغ از تمام حسنات و وجوه مثبتی که تندیس‌های صلصال و شه‌مامه برای مردم بامیان و افغانستان داشت این نوشته تلاش می‌کند بدون برقرار کردن تماس به آن زوایا، اهمیت هنری این دو تندیس را بیان کند. در واقع ما ابتدا در باب اهمیت و مفهوم هنر و سپس در مورد «امکان»ی که حضور این تندیس‌های هنری برای بامیان‌زمین خلق می‌کرد سخن گفته‌ایم. اما قبل از آن باید یک نکته‌ی ضمنی دیگر را بیان کنیم: به همان اندازه که آثار هنری و حضور تندیس‌های بودا برای بامیانی‌ها «نعمت» محسوب می‌شد خطرآفرین نیز بود؛ (و البته این خطر همیشه از جانب گروه‌های بنیادگرا و رادیکال خلق می‌شود). در طول تاریخ معاصر افغانستان این گروه‌ها چندین بار تلاش کردند تا پیکره‌های بودا را نابود کنند اما سرانجام این طالبان بودند که این تلاش‌های نافرجام را به نتیجه‌ی دل‌خواه‌شان رساندند.

هنر و رازآمیزی

هاینریش هاینه درباره موسیقی نوشته است: «آن‌جا که کلام از حرکت بازمی‌ماند، موسیقی آغاز می‌شود». چیزی شبیه به این حرف را وینگشتاین در آخرین بند «رساله منطقی-فلسفی» گفته است: «درباره آن چیزی که نمی‌توان حرف زد، باید به سکوت گذشت.» بابک احمدی در کتاب «حقیقت و زیبایی» نوشته است: «هنر گریز از زبان آشنا است، و دست‌یابی به لذت بیگانگی.» (همان، ص ۳۹) این سه مورد نقل شده از چیز واحد حرف می‌زند: وجود چیزهای ناگفتنی در زندگی. بدون چون‌وچرا باید پذیرفت که اصولاً در زندگی آدم‌ها ساحت‌هایی وجود دارند که نه می‌شود درباره آن حرف زد و نه می‌شود درباره‌شان چیزی نوشت، و اما ای بسا که این ساحت‌ها از مهم‌ترین ساحت‌های زندگی آدمی هم باشد. این ساحت‌ها صرفاً وجود ندارند بلکه تأثیر ملموس و چشم‌گیر بالای زندگی ما نیز دارند. این ساحت‌ها فضاهایی را در بر می‌گیرند که کلام در آن از حرکت بازمی‌ایستد و قادر به رسوخ کردن در متن آن نیست. برای ورود به آن ساحت‌ها باید سراغ چیزی غیر از کلام و حتا نوشتار رفت. در این صورت، طبیعی است که گمان کنیم چون این ساحت‌ها از گزند کلام و نوشتار مصون است، برای ما ناشناخته و در نتیجه تجربه‌ناپذیر باقی بماند. با این حال اما این فضاها عموماً برای ما ناشناخته و تجربه‌ناپذیر باقی نمی‌ماند. این ساحت‌ها قابل شناسایی و تجربه‌شدنی هستند؛ زیرا امکانی وجود دارد که آن را قابل تجربه می‌کند و این امکان تنها از طریق هنر مطرح است. هنر امکانی است برای قابل تجربه کردن این ساحت‌ها، و یا به عبارت دیگر تنها هنر است که ما را در آن ساحت‌های غیر کلامی به سیر و گردش وامی‌دارد.

گرچند ممکن است چیزهای ناگفتنی از آن رو برای ما ناگفته باقی بمانند که ما زبان لازم برای گفتن آن چیزها را در اختیار نداشته باشیم. زیرا زبان عادی و روزمره به هیچ‌وجه قادر به بیان آن چیزها نمی‌باشد. اما از آن‌جایی که فطرت آدمی با نوعی تجسس‌گری و تقلاجویی گره خورده است و نیز ساحت‌های به دور از دسترس زبان معمولی در زندگی وجود دارند - بایستی زبانی بیان آن چیزهایی هم بیابد که در قالب زبان معمولی قابل بیان نیستند. همان‌طور که قبلاً هم تذکر دادیم هنر می‌تواند این ساحت‌های ناگفتنی را تجربه‌پذیر و شناخت‌پذیر بسازد. و چون ما در این‌جا تندیس‌های بودا را به عنوان یک اثر هنری خوانش

گذشته و تندیس‌های بودا می‌باشد. گذشته‌ی بامیان آن قدر در دل تاریخ به صورت محکم و پایدار جا خوش کرده است که به هیچ‌وجه نمی‌شود از کنار آن به راحتی عبور کرد چه رسد به آن که به فراموشی آن فکر کرد. بامیان یک گذشته‌ی استثنایی و هنری دارد که این امکان را برایش فراهم می‌کند تا با توجه به آن، وضعیت موجودش را بهبود ببخشد. اگر بحث را صرفاً به حضور تندیس‌های بودا در بامیان فروکاست ندهیم باز هم در مجموع می‌توان گفت که گذشته‌ی بامیان شکوهمند و باعظمت بوده است. ممکن است این شکوهمندی مدیون عطف توجه شاهان مقتدر، مدیون جد و جهد مردم بامیان در گذشته، مدیون موقعیت استراتژیک و جغرافیایی بامیان و یا هم مدیون مجموع این گزینه‌ها باشد. در هر صورت اما حرف این است که بامیان در گذشته در اوج به سر می‌برده و موقعیت آن در جهان قدیم برجسته و ممتاز بوده است. حضور تندیس‌های بودا، شهر غلغله، شهر ضحاک و موارد نظیر این‌ها بیانگر اعتلای فرهنگی و شکوهمندی بامیان در گذشته می‌باشد. از این میان، توجه به ساختار، ماهیت و نیز توجه به چگونگی خلق تندیس‌های بودا و ظرافت‌ها و خلاقیت‌هایی که برای شکل‌گیری آن به کار رفته است بیانگر همان گذشته‌ی باشکوه می‌باشد.

در نگاه معمول (و احتمالاً مهم‌ترین مورد) ظاهر آثار هنری مهم بودن و نبودن آن را برای ما نشان می‌دهد. اما فرم و ظاهر هر اثر به صورت مستقیم و غیرمستقیم متأثر از واقعیت‌های بیرونی و اجتماعی می‌باشد. فرم‌های هنری از دل واقعیت‌های عینی و انضمامی زندگی اجتماعی مایه می‌گیرد. به هر تناسب که میزان آگاهی و اصالت در متن زندگی افراد یک جامعه بیشتر باشد به همان اندازه آثار هنری تولید شده در آن جامعه غنی و پرمایه می‌باشد. یعنی امکانات و زمینه‌های اجتماعی چگونگی خلق یک اثر را تحت پوشش قرار داده و در نتیجه چگونگی تجسم اثر واقعیت‌های زمانی و اجتماعی همان محیط و زمانه‌ای را بیان می‌کند که اثر در آن محدود شده و وجود آمده باشد. بنابراین می‌شود این‌گونه استدلال کرد که حول و حوش زمانه‌ی خلق کردن تندیس‌های صلصال و شه‌مامه و اعمار و پیکربندی شهرهای غلغله و ضحاک بیانگر شکوه و اعتلای فرهنگ اصیل و جهان‌گستر بامیان می‌باشد. ظرافت‌ها و خلاقیت‌های به کار گرفته شده در به وجود آوردن تندیس بودا، و ساختن شهر غلغله و ضحاک ایده‌ی شکوهمندی بامیان در گذشته را تکمیل می‌کند. اما به تعقیب این سخن باید فوراً علاوه کرد که ما نباید رخ‌مان را فقط به گذشته بامیان برگردانیم و اصالت و رهایی را در گذشته‌ی بامیان جست‌وجو کنیم. درست است که گذشته‌ی بامیان، با تمام مصیبت‌هایی که بر سر این مرز و بوم وارد شده است، یک گذشته‌ی باشکوه و مایه‌ی مباحثات می‌باشد ولی این گذشته‌نگری و اسیر شدن در دام خاطرات، حس نوستالژیک و تاریخ نباید بر اساس احساسات استوار باشد بلکه به جای آن ما باید تلاش کنیم نگاهمان به گذشته یک نگاه عقلانی و منفعت‌جویانه باشد تا وضعیت اکنون را بهبود ببخشیم. نگاه احساساتی به گذشته نمی‌تواند ما را به رهایی و اعتلا برساند. معقول آن است که ما تلاش کنیم به نحوی آن شکوه گذشته بامیان را در زمان حال نیز زنده کنیم. یعنی با استفاده از امکاناتی که گذشته‌ی بامیان در اختیار ما قرار داده است باید به سمت آینده‌ی مطمئن گام برداریم. محلات و آثاری که از آن نام بردیم امکاناتی اند که گذشته‌ی بامیان این‌ها را در اختیار ما قرار داده است. ما می‌توانیم این آثار را مکرراً مورد خوانش قرار بدهیم؛ از امکانات نهفته در درون آن برای بهبود وضعیت بامیان استفاده کنیم.



کرده‌ایم بایستی گفت این آثار چیزهای ناگفتنی از زندگی بامیانی‌های قدیم را روایت می‌کرد.

تندیس‌های بودا؛ شکوه گذشته و امکانی برای زمان حال

خلق هنر به یک معنا بیانگر سلطه و استعداد بشر نسبت به جهان و چیزها می‌باشد. تاریخ گذشته‌ی بامیان، که هنر و پرورش آن در رأس امور قرار می‌گرفت، بهترین «امکان» را در اختیار بامیان قرار داده است. زیرا این فرصت را برای بامیان خلق کرد که به واسطه همین کوشش‌های هنری‌اش خود را نسبت به بقیه اماکن متمایز نشان بدهد. از این‌رو می‌شود از این وضعیت همچون یک امکان استثنایی نام برد؛ این امکان خودش را در قالب قدرت و سیطره متجلی می‌سازد. بامیان، به واسطه‌ی همین گذشته و آثار ملموس آن خودش را در «صحنه» ظاهر می‌سازد. حالا ممکن است این صحنه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و هر صحنه و عرصه دیگر باشد. از این رو، همین امکان باعث می‌شود بامیان خودش را همیشه در هر صحنه‌ای حفظ کند. قدرت‌های مسلط و مرکزی که گرایش شدید به نادیده گرفتن و انکار بامیان دارد، نمی‌تواند بامیان را به مفاک فراموشی بسپارد. بامیان، یک زبان گویا، اصیل و استوار دارد که هر لحظه به «سخن» می‌آید. این زبان همان